

اجتماعیون عامیون*

دکتر ماشالله آجودانی

باکو می فرستادند. نماینده‌ی آنها در باکو، گالپرین نام داشت که با یکی از ارمیان تبریز در تماس بوده است.^۱ درباره‌ی کمیته‌ی سوسیال دموکرات‌های تبریز کمی بعد سخن می‌گویم.

در سال ۱۹۰۵ میلادی در مشهد، دستورنامه‌ای از سوی سوسیال دموکرات‌های ایران به تصویب رسیده بود که در آن به وظایف اعضا و چگونگی ارتباط آنها با مرکز، چگونگی عضویت و... سخن گفته شده بود. متن فارسی این سند در دست نیست، اما ترجمه‌ی روسی آن که در آرشیو اسناد روسیه‌ی تزاری وجود داشته، به فارسی برگردانده شده است.^۲ به احتمال قوی حیدرخان عمواغلی و ابراهیم میلانی یکی از کارخانه‌داران این شهر که کارش «ساختن گیلز سیگار بود»، در تشکیل شعبه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مشهد نقش داشته‌اند. حیدرخان در فاصله ۱۳۱۹ قمری تا اواخر رجب ۱۳۲۱ قمری، مجموعاً به مدت یازده ماه در مشهد بود. او از حزب سوسیال دموکرات روسیه دستور داشت که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران را در همان ایام اقامتش در مشهد تأسیس کند، اما موفق نشد و این زمانی است که هنوز حزب «همت» اعلام وجود نکرده بود. «همت» در ۱۹۰۴ میلادی تأسیس شد. حیدرخان در سرگذشت خود به موانع عملی تشکیل فرقه در مشهد

اسناد جنبش سوسیال دموکراسی روسیه و پیوند سازمان‌یافته‌ی آن با سوسیال دموکرات‌های قفقاز، به حد کافی روشن‌گر این واقعیت است که جریان سوسیال دموکراسی قفقاز، قوی‌ترین جریان سازمان‌یافته‌ی سیاسی در میان مسلمانان این منطقه بوده است. حضور جمعیت کثیری از کارگران و پیشه‌وران و مزدگیران ایرانی در مناطق مختلف قفقاز و ارتباط آنها با سازمان سوسیال دموکرات‌ها تا بدان حد بوده است که در ۱۹۰۴ میلادی یعنی نزدیک به دو سال پیش از اعلان مشروطیت، پایه‌های سوسیال دموکراسی ایران با ایجاد حزب «همت» در بادکوبه، استوار گردید و کمی بعد یکی از شاخه‌های آن با نام «کمیته سوسیال دموکرات ایران» یا اجتماعیون عامیون ایران در سال ۱۹۰۵ میلادی تأسیس گردید. در همان سال شعب خود را نخست در تبریز و بعد در شهرهای دیگر به وجود آورد و دو سال بعد با تجدید برنامه و دستورنامه‌ی تازه، فعالیت‌های خود را به شیوه‌ی تازه‌ای آغاز کرد.

در تبریز از مدتی پیش، یعنی از سال ۱۹۰۰ یا ۱۹۰۱ میلادی افرادی بوده‌اند که با حزب سوسیال دموکرات روسیه در ارتباط بوده‌اند. نامه‌هایی از لنین و کروپسکایا همسر لنین در دست است که نشان می‌دهد آنها روزنامه‌ی مخفی «ایسکرا» (جرقه) را از راه اروپا از طریق برلن - تبریز به

این گونه اشاره می‌کند:

«در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم يك فرقه سیاسی بدستور روسیه تشکیل بدهم ممکن نشد، چون کله‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمی‌کردند. در این مدت فقط يك نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلز سازی آورده... بود با خود همعقیده یافتیم که می‌توانستم با او صحبت فرقه‌ای به میان آرم.»^۳

در مملکتی که عوارض گمرکی، راه آهن و بانک، منافی قرآن و احکام الهی دانسته می‌شد و تأسیس مدارس جدید با الفبای صوتی کفر محض، و حتی سال‌ها پس از مشروطیت، «سجل احوال»، نرخ گذاری اجناس و تعلیم اجباری مخالف با شرع تلقی می‌گردید، چگونه می‌شد از سوسیال دموکراسی و اندیشه‌های مساوات اجتماعی سخن گفت و به آسانی هم فرقه تشکیل داد؟ و انتظار داشت که مردم هم به همراهی و هم صدایی برخیزند؟ مردمی که خود حیدرخان به بدترین لحن‌ها از «کله‌های نارس» شان سخن می‌گفت و درباره‌ی حد آگاهی و دانششان در همان سال‌ها (۱۳۱۹ تا ۱۳۲۱ قمری) چنین می‌نوشت: «هنوز اسمی از مشروطه در میان نبود، گاهی که من بعضی صحبتها در این باب با آنها می‌داشتم آن را حمل بر يك چیز فوق العاده کرده، مطلقاً ملتفت نمی‌شدند که نتیجه آن چه خواهد شد، حتی می‌گفتند که شخص نمی‌تواند با پادشاه صحبت کند و زبان آدم در هنگام ملاقات با سلطان می‌گیرد، زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سر آدم را ببرند.»^۴

راستی اگر وضع مردم و زمانه تا این اندازه عقب مانده بود، چه شد و چه معجزه‌ای رخ داد که دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ قمری) در همین شهر مشهد، شعبه سوسیال دموکرات‌های ایران یا شعبه‌ی جمعیت ایرانی مجاهدین تأسیس شد و نظام‌نامه‌ی آن هم تنظیم گردید و باز پس از گذشت دو سال در دهم سپتامبر ۱۹۰۷ [یولیانی] (۱۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری) در اصول آن تجدیدنظر گردید و نظام‌نامه و مرام‌نامه‌ی جدیدی نوشته شد؟

حیدرخان پس از آن که از مشهد به تهران آمد، بعد از مدتی در پی تأسیس شعبه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون در

تهران افتاد و شاید در همان سال ۱۹۰۵ به دستگیری ابراهیم میلانی یا کسان دیگری که در مشهد می‌شناخته است، حوزه‌ی مشهد را در آن شهر به وجود آورده باشد و بر اساس آن در تهران هم شعبه‌ای دائر کرده باشد. در سرگذشت او آمده است که در ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری (۵ تیر (سرطان) ۱۲۸۶ شمسی) در کمیته‌ی اجتماعیون عامیون تهران رأی داده شد که بمب‌ی به خانه‌ی علاءالدوله انداخته شود تا موجب ترس و ارعاب خود کامگان گردد و حیدرخان این مأموریت را انجام می‌دهد.^۵ و جمادی الاول ۱۳۲۵، زمانی است که قطعاً چندین ماه پیش تر از آن باید اجتماعیون عامیون تهران تشکیل شده باشد و چون نظام‌نامه‌ی تجدیدنظر شده‌ی مشهد تاریخ شعبان ۱۳۲۵ قمری را دارد، و بعد از تشکیل فرقه در تهران نوشته شده است، این احتمال وجود دارد که اساس فرقه‌ی تهران هم در اواخر ۱۳۲۳

● اسناد جنبش سوسیال دموکراسی روسیه و پیوند سازمان یافته‌ی آن با سوسیال دموکرات‌های قفقاز، به حد کافی روشنگر این واقعیت است که جریان سوسیال دموکراسی قفقاز، قوی‌ترین جریان سازمان یافته‌ی سیاسی در میان مسلمانان این منطقه بوده است. حضور جمعیت کثیری از کارگران و پیشه‌وران و مزدبگیران ایرانی در مناطق مختلف قفقاز و ارتباط آنها با سازمان سوسیال دموکرات‌ها تا بدان حد بوده است که در ۱۹۰۴ میلادی یعنی نزدیک به دو سال پیش از اعلان مشروطیت، پایه‌های سوسیال دموکراسی ایران با ایجاد حزب «همت» در بادکوبه، استوار گردید و کمی بعد یکی از شاخه‌های آن با نام «کمیته سوسیال دموکرات ایران» یا اجتماعیون عامیون ایران در سال ۱۹۰۵ میلادی تأسیس گردید.

در نظامنامه‌ی ۱۹۰۵ میلادی که به همت «ن. ک. به‌لوا»، به دست آمده است، در دو مورد به مذهب و يك جابه روحانیون اشاره شده است. در ماده ششم گفته شده است که «پرداخت حق عضویت باید با قوانین قرآن تطبیق کند» و در ماده یازدهم درباره‌ی شیوه‌ی کار و رفتار اعضای فرقه تصریح شده است که «کار و رفتار اعضاء حزب باید متوجه يك نکته باشد: نیکروی و ترقی ولی بنحوی که به شرف و قدس مذهب خللی وارد نیاید.» در ماده سوم، دشنام به افراد، موکول به اجازه‌ی مخصوص از طرف کمیته شده است و گفته شده است که کمیته وقتی چنین حکمی را صادر خواهد کرد که مجازات و زندانی شدن افراد مورد نظر، «از طرف انجمن روحانیون و حکومت بطور جمعی توافق شده باشد.»^۷ حق عضویت، آن هم مطابق با اصول و قوانین قرآن! و ترقی به نحوی که به قداست و شرف مذهب خلل نیاید، ترندهای آشنایی است که در نظامنامه‌ی سوسیال دموکرات‌ها برای جلب مردم به کار برده می‌شد تا فعالیت‌های خود را مشروع جلوه دهند. اما این ترندها صرفاً در محدوده‌ی خود باقی نمی‌ماند. ضرورت ترندهایی از این دست نشان دهنده‌ی واقعیت هولناک تری بود. واقعیت هولناکی که نشان می‌دهد سوسیال دموکرات‌های ایران تا چه اندازه از تاریخ و فرهنگ جامعه‌ی خود بی‌خبر بودند. در مملکتی که مشروطیت تشریحی و دیانتی نمی‌شد نمی‌توانست مطرح بحث گردد، چگونه می‌شد از آرمان‌های سوسیال دموکراسی دفاع کرد. به همین جهت در برنامه‌ها یا شبه برنامه‌هایشان به شیوه‌ی آشکار به تقلیل مفاهیم اساسی دست می‌زدند و صریحاً هم به کار خود اذعان می‌کردند.

می‌نوشتند منظور این فرقه این است که مردم «بلافرق هر مذهب و ملت در تحت مساوات و عدالت باشند... به این درجه اعلای فوراً نمی‌توان عروج کرد، چون که ملت مقدسه ما حالیه در وادی جهالت زبون شده و بنادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نمی‌دهند. لهذا باید مطلب را متدرجاً اظهار کرد و چیزی که امروز بر ما لازم است و باید در تدارک او باشیم از قرار ذیل است.» بعد چند مورد را برمی‌شمرد که اهم آنها از این قرار است: «جمیع ملك و زمین باید در تحت اختیار آن کسی باشد که بارنج دست خود می‌کارد، نه با استعانت عمله و فعله.» «اربابان صنایع» یعنی از

● نامه‌هایی که از گروهی از سوسیال دموکرات‌های تبریز در دست است و در سال ۱۹۰۸ میلادی نوشته شده است، عمق فاجعه و حد و حدود بی‌ریشگی و بی‌اطلاعی سوسیال دموکرات‌های وطنی و سوسیال دموکراتیسم ایرانی آن دوره را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد «چپ» ایران در آن دوره تا چه اندازه بی‌هویت و ناآشنا و بیگانه به تاریخ و جامعه‌ی خود بوده است.

(۱۹۰۵) ریخته شده باشد، یعنی همان سالی که نخستین نظامنامه یا دستورنامه در مشهد نوشته شده است. در سرگذشت حیدرخان تاریخ دقیق تشکیل فرقه‌ی تهران مشخص نمی‌شود، اما از اشارات او می‌توان حدس‌هایی زد. می‌گوید: «زمان انتخاب و کلاسید، جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای و کالت انتخاب شوند. يك حوزه منظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه بالضرورة جمع شده و شور می‌نمودند، سعی کردیم که آنها را تحت يك اصولی آورده، منظم نمائیم و به این نقشه موفق شده، دو قسم حوزه تشکیل شد، یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود. دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند»^۶ از سوی دیگر می‌دانیم که پس از ۱۹ رجب ۱۳۲۴ قمری (۱۷ شهریور ۱۲۸۵ شمسی) انتخابات نمایندگان تهران آغاز شد، و این زمان به گفته‌ی حیدرخان حوزه‌ای از اهل بازار از پیش تشکیل شده بود، اگر هسته‌ی اولیه‌ی این حوزه هفت هشت ماه پیش‌تر از ماه رجب ۱۳۲۴ تشکیل شده باشد، تاریخ آن همان سال ۱۳۲۳ قمری، اواخر ۱۹۰۵ میلادی است، همان سالی که نظامنامه یا دستورنامه‌ی مشهد برای نخستین بار تصویب شده بود و شاید در این مراحل، فقط مقدمات کار فراهم شده بود و بعد گسترش یافت. البته همه‌ی اینها جز احتمالات و حدس چیز دیگری نیست و تا پیدا شدن اسناد و مدارک تازه، حکم قطعی نمی‌توان کرد.

مرامنامه گفته شده: «دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی، اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده، بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد.»^{۱۰}

آزادی بیان به «ابزار عقیده و نظر اشخاص در امور سیاسی و در زمینه مقاصد ملت و دولت» تعبیر گردید. درباره‌ی آزادی جمعیت‌ها و احزاب آمده است: «هر طبقه و عده‌ای حق دارند به منظور بحث در امور داخلی و یا سیاسی، جمعیت و یا اجتماعی تشکیل دهند و دولت نمی‌تواند مانع و رادعی برای این جمعیتها بوجود آورد.» در مرامنامه با استناد به آیه‌ی قرآن و جنبه‌ی تقدس مبارزه‌ی مجاهدین سوسیال دموکرات نوشتند: «کلام مقدس می‌فرماید لیس للانسان الا ماسعی. از اینجا می‌توان به قرب و منزلت عالی و مقدس بودن کوشش مجاهدین پی برد...» و در نظامنامه تصریح کردند: «هر کس نسبت به مذهب، مردم و وطن گناه کبیره مرتکب شود، معدوم می‌شود.»^{۱۱} اجتماعيون عاميون ایران، با این ترندها می‌خواستند اندیشه‌ی سوسیال دموکراسی و نظریات مارکس را در ایران پیش ببرند. حکم اعدام برای

شاگرد و مزدور و فعله و عمله و نوکر و میرزا و دفتردار و سررشته‌دار «در شب و روز بیشتر از هشت ساعت کار نکنند»^۸ مگر به میل خود.

شعارهایی از این دست، یعنی زمین از آن کسی است که بر روی آن کار می‌کند یا ساعت کار باید هشت ساعت باشد و... آن هم در شرایط تاریخی و اجتماعی ایران قبل از اعلان مشروطه،... آب در هاون کوبیدن بود. تعریف و تعبیرهایی که از آزادی شده است هم در خور نگرش است. می‌نویسد باید از حکومت «در خواست کرد آزادی مشورت را» یعنی جماعت بتوانند «در کمال آزادی در یکجا جمع شده، در کارهای خود مصلحت نمایند» و آزادی زبان هم یعنی «جماعت با حکومت و دولت بتوانند گفتگو نمایند و هر چیزی را که مضر بحال ملت است رفع نمایند.» و آزادی مطبوعات یعنی این که جماعت بتوانند در «روزنامه‌جات، احتیاجات خودشان را نوشته، منتشر نمایند. از طرف دولت ممنوع نباشند» و آزادی مذهب این است که «از روی قانون شریعت مطهره، هر کس به هر دین و به هر مذهب که هست نباید او را مجبور کرد که ترک مذهب خودش را بگوید و به دین دیگر گرویده بشود، مگر به میل خودش. حکومت هم مختار نباشد که کسی را جبراً به دین دیگری دعوت نماید.» اما بلافاصله می‌افزاید که «قید این فصل نه در خصوص ایران است، چون که در ایران مثل سایر دول متعرض مذهب و ملت [شریعت] دیگری نمی‌شوند، نه از طرف حکومت و نه از طرف رعیت...» آخرین سطرهای این برنامه‌ی ناتمام مربوط است به آزادی اعتصاب که از آن به «تعطیل» یاد شده است. بدین عبارت: «آزادی تعطیل یعنی عمله و مزدور هر گاه خواسته باشند متفقاً جمع شده، محض پیشرفت مطالب خود در خصوص...»^۹ متن نوشته در همین جا ناتمام مانده است.

این نوع خوش خیالی‌ها را در نظامنامه و مرامنامه‌ای که در ۱۹۰۷ (۱۵ شعبان ۱۳۲۵) برای شعب تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، رشت، تفلیس، یعنی شعب ایالتی نوشته شده بود نیز می‌بینیم. اما در مورد مالکیت زارعین بر زمین، و تقسیم املاک که در مرامنامه‌ی قبلی، به طور کلی بدان به این شیوه تصریح شده بود که «جمیع ملک و زمین باید در تحت اختیار آن کسی باشد» که زمین را با دست خود می‌کارد، در مرامنامه‌ی ۱۹۰۷، تغییر اساسی دیده می‌شود. در این

● ۲۳ روز پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس، آرشاور چلنگریان یکی از سوسیال دموکرات‌های ایران، نامه‌ای از تبریز به کارل کائوتسکی یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش سوسیال دموکراسی آلمان می‌نویسد و از طرف گروه، دست به دامن او می‌شود تا درباره‌ی ماهیت انقلاب مشروطه و وظیفه‌ی سوسیال دموکرات‌ها در چنین انقلابی نظر بدهد. در نامه تصریح می‌شود که گروه سوسیال دموکرات‌های تبریز «از آغاز پیدایش خود، هم خود را صرف ترویج اصول مارکسیسم (و به عبارت دقیق‌تر سوسیال دموکراسی بین‌المللی) کرده است.»

مشروطه، جنبشی است علیه سرمایه‌ی خارجی و هدف آن این است «که بر سر راه تمدن اروپایی سد به پا کند». اما هواداران نظریه‌ی دوم معتقدند که انقلاب مشروطه «جنبش مترقی است، زیرا علیه نظام فئودالی... است» و به مردمی متعلق است که «به دست اربابان زمیندار... استثمار می‌شوند».

پس از طرح این اختلاف نظر، چلنگریان خطاب به کائوتسکی می‌نویسد: «ضمن ارائه خلاصه‌ی این دو نقطه نظر، ما مطمئن هستیم که در عین حال، شما آن حدی در جریان واقعیت کشور ما قرار دارید تا بتوانید نظر شخصی خودتان را درباره خصلت انقلاب ایران بمانویسید... [و] به سئوالات زیر که مربوط به مسائل نظری و عملی است، جواب دهید. این مسائل باید در مجمع آینده‌ی ما مورد بحث قرار گیرند و جوابهای شما خواهند توانست اخذ تصمیمات ما را بسی تسهیل کند. ۱- نظر شما درباره خصلت انقلاب ایران چیست؟ (توضیح): آیا قهقرایی است؟ ۲- شرکت سوسیال دموکراتها در يك جنبش کاملاً دموکراتیک پیشرو و مترقی یا در يك جنبش قهقرایی از چه نوع می‌تواند باشد؟ (توضیح): بدیهی است که این شرکت جستن نباید به اصول اساسی ما خدشه وارد سازد. ۳»

منظور چلنگریان از جمله‌ی اخیر این بود که شرکت در انقلاب دموکراتیک نباید مانع از اجرای اصول اساسی سوسیال دموکراسی گردد. چلنگریان خود مدافع نظریه‌ی اول بود و معتقد بود که انقلاب مشروطه ارتجاعی است. نیز معتقد بود با آن که در ایران کارگر صنعتی (پرولتر) وجود ندارد، باز می‌توان حزب مارکسیستی به وجود آورد و به تبلیغ

● جنگ طبقاتی، پرولتاریای صنعتی،

مبارزه برای سوسیالیسم و تجهیز کارگران، آن هم در شرایط تاریخی آن دوره‌ی ایران، دوره‌ای که جنگ «مشروع» با «مشروطه» به اوج خود رسیده بود، بیشتر به يك شوخی بی‌مزه‌ی تاریخی شبیه بود تا به يك تحلیل اجتماعی و سیاسی از شرایط انقلاب ایران.

گناه کبیره، نسبت به مذهب، آن هم در نظامنامه‌ی سوسیال دموکرات‌های ایران، نشان می‌دهد که تا چه اندازه جامعه‌ی ایران آن زمان می‌توانست پذیرای حرف‌هایی از آن دست باشد تا چه رسد به اندیشه‌ی سوسیال دموکراسی و یا اندیشیدن بر سر این مباحث. ۱۲

این نظامنامه و مرانامه که ترجمه‌ی بخش‌هایی از آنها را خوانده‌ایم در سال ۱۹۰۷ میلادی منتشر شده بود، اما نامه‌هایی که از گروهی از سوسیال دموکرات‌های تبریز در دست است و در سال ۱۹۰۸ میلادی نوشته شده است، عمق فاجعه و حد و حدود بی‌ریشگی و بی‌اطلاعی سوسیال دموکرات‌های وطنی و سوسیال دموکراتیسم ایرانی آن دوره را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد «چپ» ایران در آن دوره تا چه اندازه بی‌هویت و ناآشنا بیگانه به تاریخ و جامعه‌ی خود بوده است.

در ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶ قمری)، یعنی ۲۳ روز پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس، آرشاور چلنگریان یکی از سوسیال دموکرات‌های ایران، نامه‌ای از تبریز به کارل کائوتسکی یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش سوسیال دموکراسی آلمان می‌نویسد و از طرف گروه، دست به دامن او می‌شود تا درباره‌ی ماهیت انقلاب مشروطه و وظیفه‌ی سوسیال دموکرات‌ها در چنین انقلابی نظر بدهد. در بخشی از این نامه آمده است که به تازگی گروه سوسیال دموکرات‌های تبریز با شرکت جمعی از روشنفکران این شهر تشکیل شده است و قرار است در ماه آینده، جلسه‌ی بعدی خود را «بصورت مجمع عمومی به منظور تجدیدنظر در طرح برنامه‌ی عمل» تشکیل دهد. در نامه تصریح می‌شود که گروه سوسیال دموکرات‌های تبریز «از آغاز پیدایش خود، هم خود را صرف ترویج اصول مارکسیسم (و به عبارت دقیق‌تر سوسیال دموکراسی بین‌المللی) کرده است».

بعد از این مقدمات، چلنگریان به موضوع اختلاف نظر سوسیال دموکرات‌های ایران درباره‌ی ماهیت انقلاب مشروطه اشاره می‌کند و می‌نویسد، در میان گروه سوسیال دموکرات‌های تبریز درباره‌ی انقلاب مشروطه، این که این انقلاب مترقی یا ارتجاعی است، دو نظر مخالف وجود دارد. «موافق نقطه نظر اول، انقلاب ایران دارای هیچگونه مضمون مترقی نیست. متفکران این دسته مدعی هستند» که جنبش

اندیشه‌های مارکس پرداخت.

اما کائوتسکی این مایه خرد و معرفت داشت که در پاسخ چلنگریان بنویسد: «برای من میسر نیست جواب کاملی به نامه شما بدهم... مشکل بتوان وضع کشوری را که کم می‌شناسم و در آن ناگهان نیروها و اقشار نوینی ظاهر گشته‌اند... داوری کنم. لیکن به نظرم با راحتی وجدان می‌توان گفت که سوسیالیست‌های ایرانی وظیفه دارند در جنبش دموکراتیک شرکت جویند. سوسیالیست‌ها چون دموکرات‌های ساده در میان دموکرات‌های بورژوا و خرده بورژوا، در مبارزه شرکت می‌جویند. لکن نزد آنان مبارزه برای دموکراسی یک مبارزه طبقاتی است.» کائوتسکی در نامه‌ی خود تصریح کرد که «برخورد خصمانه با سرمایه‌ی خارجی ضرورتاً ماهیتی ارتجاعی ندارد.» دیگر آن که «ایران و ترکیه که در مبارزه برای رهایی خویش‌اند»^{۱۴} در نهایت برای آزادی کارگران جهان مبارزه می‌کنند. منظور روشن او از طرح این مباحث این بود که سوسیال دموکرات‌های ایران به جای آن که به تجهیز کارگران و تبلیغ اندیشه‌های مارکسیستی بپردازند، باید به حمایت از انقلاب مشروطه و آزادی‌های بورژوایی برخیزند و فعلاً نه در انقلاب شرکت کنند. اما نظریه‌ی کائوتسکی مورد موافقت اکثریت سوسیال دموکرات‌های تبریز قرار نگرفت. این گروه از سوسیال دموکرات‌های تبریز، سرانجام جلسه‌ی عمومی خود را در اواسط اکتبر ۱۹۰۸ میلادی به پایان برد و صورت جلسه‌ی خود را در ۱۶ اکتبر همان سال با حضور سی نفر از اعضا تنظیم کرد. یک نسخه از ترجمه‌ی این صورت جلسه، بعدها از آرشیو شخصی «گ. و. پلخانف»، مارکسیست معروف روس، به دست آمد. م. س. ایوانف در شماره‌ی ۵ سال ۱۹۵۹ مجله‌ی «مسائل خاورشناسی»، از نشریات آکادمی علوم شوروی، مقاله‌ای بر اساس همین صورت جلسه و اسناد و نامه‌های دیگری که سوسیال دموکرات‌های تبریز به پلخانف فرستاده بودند، منتشر کرد.^{۱۵}

از این سی نفر، ۲۸ نفر به نظریه‌ی اول رأی دادند، یعنی به این نتیجه رسیدند که «ایران در مرحله‌ی سرمایه‌داری است»، و در کنار تولیدکنندگان کوچک، «پرولتاریای صنعتی نیز وجود دارد، این وضع زمینه کار سوسیالیستی را به وجود می‌آورد.» نیز «وظیفه هر سوسیال دموکرات آن است که به

● اسلام‌نمایی و تهدید به ترور مخالفان سیاسی، یکی از ویژگی‌های بارز اجتماع‌یون عامیون ایران بود. در اوج کشمکش‌های محمدعلی شاه با مجلس که خطر انحلال مجلس حس می‌شد، «حزب انجمن اجتماع‌یون» اعلانی منتشر کرد و خطاب به مخالفان مجلس گفت «از این تاریخ تا چهار روز دیگر به شما چند نفر مستبد مفسد مهلت می‌دهیم و این آخرین تکلیف است که بشما می‌کنیم، اگر در این چند روزه دست از فتنه و فساد و استبداد» بردارید، چاره‌ای نداریم جز آن که «وجود ناقابل شمار از روی زمین برداریم و مسلم به تکلیف خود رفتار خواهیم نمود.»

پرولتاریا، سازمان داده و بدان برای مبارزه برای سوسیالیسم، آگاهی طبقاتی بدهد.» در صورت جلسه نوشتند اگر انقلابیون از راه‌حلی‌هایی که بورژوازی ارائه می‌دهد، حمایت کنند، عملاً به طبقه بورژوا خدمت خواهند کرد. دیگر آنکه «یک سوسیالیست نمی‌تواند دموکراسی سرمایه‌داری را از آن خود بداند» پس «با توجه به همه این نکات به جلسه پیشنهاد [می‌نمایند که] یک گروه سوسیال دموکرات تشکیل شود که فعال‌ترین و آگاه‌ترین... کارگران و روشنفکران ایران را به دور خود جمع نماید تا با فعالیت، تبلیغات و سازمان دادن، جنگ طبقاتی را آغاز نماید.»^{۱۶}

جنگ طبقاتی، پرولتاریای صنعتی، مبارزه برای سوسیالیسم و تجهیز کارگران، آن هم در شرایط تاریخی آن دوره‌ی ایران، دوره‌ای که جنگ «مشروع» با «مشروطه» به اوج خود رسیده بود، بیشتر به یک شوخی بی‌مزه‌ی تاریخی شبیه بود تا به یک تحلیل اجتماعی و سیاسی از شرایط انقلاب ایران. از این سی نفر، فقط دو نفر به نظریه‌ی اول رأی مخالف دادند و واقع‌بینانه مسائلی را مطرح می‌کردند که

ایران حتی يك پرولتر هم نمی توان یافت.^{۱۸}

نامه‌ها و گزارش‌های سوسیال دموکرات‌های تبریز به کائوتسکی و پلخائف نشان دهنده‌ی سردرگمی جریان‌های سوسیال دموکرات در ایران آن دوره است. گرچه اکثریت آنها با نپذیرفتن رهنمود کائوتسکی، استقلال عمل خود را نشان دادند، اما از پرسش‌هایی که در نامه‌های هر دو گروه (گروه طرفدار نظریه‌ی اول و نظریه‌ی دوم) به پلخائف مطرح شده است، می‌توان فهمید که این جریان در تحلیل اوضاع ایران تا چه اندازه در مانده بود و تا کجا در بحث‌های انتزاعی مربوط به يك ایدئولوژی وارداتی، سردرگم بودند. «واسو» در پرسش‌های خود از پلخائف می‌پرسد: «آیا ما سوسیال دموکرات‌ها می‌توانیم به نفع تجارت خارجی آزاد تبلیغ کنیم؟» «آیا این درست است که ما در مبارزه علیه سرمایه خارجی شرکت کنیم؟ چه زمانی چنین مبارزه‌ای ارتجاعی است و چه زمانی ارتجاعی نیست؟» یا «آیا سوسیال دموکراسی در ایران می‌تواند يك نیروی نظامی چریکی تشکیل دهد؟»^{۱۹} تحلیل‌ها و پرسش‌هایی از این دست نشان می‌دهد که سوسیال دموکرات‌های تبریز مقید بودند در چارچوب ایدئولوژی‌ای که چندان هم به چندوچون آن واقف نبودند، به تحلیل اوضاع سیاسی ایران بپردازند و برنامه‌ی خاصی هم برای شیوه‌ی مبارزه فراهم کنند.

تقید و وابستگی آنها به ایدئولوژی وارداتی تا بدان جا بود که از خود نمی‌پرسیدند که کائوتسکی و پلخائف چه صلاحیتی برای اظهار نظر درباره‌ی مسائل و مشکلات ایران دارند. این گروه سوسیال دموکرات، هر اس اصلی‌شان این بود که کاری نکنند که مخالف اصول سوسیال دموکراسی باشد. برای اینان، بستگی و وفاداری به این اصول در درجه‌ی اول اهمیت بود. شناخت واقع‌بینانه و اصولی مسائل ایران، ظاهراً چندان اهمیتی نداشت. نگاهشان به مسائل ایران، نگاهی از درون نبود، نگاهی بود از بیرون. نگاهی عاریه‌ای که از درون پاره‌ای اصطلاحات و برداشت‌های مارکسیستی سربرمی‌کشید و سخت سطحی نگر، بی‌محتوا و ناآشنا بود.

اختلاف نظرشان درباره‌ی ماهیت انقلاب ایران هم، باز در چارچوب همان تعبیرات و اصطلاحات ایدئولوژیک، معنا می‌گرفت و بیشتر ناظر بود به برداشت‌های متفاوت‌شان از مبانی سوسیال دموکراسی، یعنی چندان ریشه در واقعیت ایران نداشت. تیگران درویش در ۱۹۰۹ در مقاله‌ای که در

● گرچه در تاریخ جدید ایران، دفتر ترور سیاسی به دست میرزا رضا کرمانی و با قتل ناصرالدین شاه گشوده شد، اما ترور سیاسی به معنای جدید و به شیوه‌ی سازمان یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، میراثی است که از اجتماع‌یون عامیون ایران و قفقاز به فرهنگ سیاسی این عصر راه یافت. ترور امین السلطان، سوء قصد به جان محمدعلی شاه، ترور بهبهانی، از نمونه‌های بارز ترور‌هایی است که به دست عوامل اجتماع‌یون عامیون و حزب دموکرات طرح‌ریزی و انجام شد.

چکیده‌ی آنها این بود که در ایران پرولتاریای صنعتی وجود ندارد و ایران در آغاز راه سرمایه‌داری است، پس باید فعلاً نه در انقلاب ایران شرکت کرد و به علت وضع اقتصادی و سیاسی مملکت از فعالیت سوسیال دموکراسی صرف نظر کرد... اما تحلیلشان درباره‌ی انقلاب مشروطه سخت پا در هوا بود. انقلاب مشروطه، انقلابی علیه نظام فئودالی نبود. اینان ظاهراً نه انقلاب را درست می‌شناختند و نه نظام فئودالی را.

تندروی‌هایی از این دست، زمانی اتفاق می‌افتاد که به اعتراف خود افراطیون، سوسیال دموکرات‌های تبریز، فاقد معلومات سیاسی بودند. «واسو» یکی از سوسیال دموکرات‌های افراطی تبریز که به نظریه‌ی اول رأی داده بود، در نامه‌ای (مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی/ ۲۴ شوال ۱۳۲۶ قمری) به پلخائف تصریح می‌کند که در میان کادرهای سوسیال دموکرات‌های تبریز، از کسانی که از خارج به ایران آمده‌اند، «چهار نفر و در میان محلی‌ها تنها دو نفر کادر وجود دارند که بتوانند از پرنسیپ‌های سوسیال دموکراسی دفاع نمایند»^{۱۷} تیگران درویش، یکی از سوسیال دموکرات‌های تبریز، در همان سال در نامه‌ای به پلخائف، صریحاً اعتراف کرد که «در میان سوسیال دموکرات‌های

خاطرات خود به این فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمان‌ها تصریح می‌کند و می‌گوید: «چند نفر از وکلا [مجلس ملی ایران]... با فرقه اجتماعیون عامیون مسلمانهای قفقاز به رابطه داشتند.»^{۲۳}

بنابراین ارامنه‌ی تبریز نباید ارتباط تشکیلاتی منظمی با اجتماعیون عامیون مسلمان قفقاز می‌داشتند و به همین جهت نظامنامه و مرانامه‌شان هم باید با نظامنامه و مرانامه‌ی جمعیت مجاهدین یا سوسیال دموکرات‌های مسلمان متفاوت بوده باشد. دیگر آن که جمعیت اجتماعیون عامیون مسلمان در تبریز، باید مرانامه و نظامنامه‌ی متفاوت و تشکیلاتی جدا از تشکیلات سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز می‌داشتند. همین جدایی تشکیلات سوسیال دموکرات‌های ارمنی و مسلمان باعث شده است که عده‌ای به اشتباه گمان کنند که این گروه‌های سوسیال دموکرات از وجود یکدیگر بی‌اطلاع بودند.^{۲۴} حال آن که جدایی این تشکیلات بر اساس دین و ملت، به دلایلی که توضیح داده‌ام، امری سازمانی و تشکیلاتی بود. مسلمان‌ها تشکیلات خودشان را داشتند و ارامنه هم تشکیلات خاص خود را. چگونگی ارتباط و همکاری اینها، اگر همکاری‌ای داشتند، به سبب فقدان اسناد و مدارک بر ما پوشیده است. اما در همان زمانی که گروه سوسیال دموکرات‌های ارمنی در تبریز فعال بودند، اجتماعیون عامیون یا جمعیت مجاهدین مسلمان هم فعالیت آشکار داشتند و قطعاً هر دو گروه از یکدیگر بی‌اطلاع نبودند. اجتماعیون عامیون عامیون مسلمان سعی می‌کردند در لوای اسلام، پاره‌ای از اندیشه‌های سوسیال دموکراسی را مطرح کنند و با مسلمانان در ارتباط نزدیک باشند. کمیته‌ی اجتماعیون

یکی از مجلات حزب سوسیال دموکرات آلمان منتشر کرد، از این اختلاف نظر سوسیال دموکرات‌های تبریز چنین سخن گفت: «مدتی قبل کوشش شد تا در تبریز یک حزب سوسیال دموکرات تشکیل گردد تا تحت پرچم این حزب، تمام پرولتاریا بصورت حزب طبقاتی متحد شوند. بعلاوه مسائل تاکتیکی و سازمانی، این حزب در حال حاضر به دو بخش و گروه که با یکدیگر مبارزه می‌نمایند تقسیم شده است، اما بطور عام هر دوی این گروه، در این باره کار می‌کنند که انقلاب ایران را تا آنجا [که] ممکن است به طرف چپ بکشانند.»^{۲۵}

متأسفانه نظامنامه و مرانامه‌ی این گروه سوسیال دموکرات تبریز که از ارامنه‌ی این شهر و یا از ارامنه‌ی قفقاز بودند، در دست نیست تا بتوان با مقایسه‌ی آنها با نظامنامه و مرانامه‌ی شعبه‌ی ایرانی جمعیت مجاهدین، متشکله در مشهد (۱۹۰۷ میلادی / ۱۳۲۵ قمری) به تفاوت‌ها و مشابهت‌هایشان پی برد. ظاهر آن این گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز باید مستقیماً با حزب سوسیال دموکرات روسیه و آلمان در تماس بوده باشند. حال آن که سوسیال دموکرات‌های مشهد که به «جمعیت مجاهدین» معروف بودند، چنان که از نظامنامه‌شان برمی‌آید، شعبه‌ای بودند از جمعیت مجاهدین قفقاز، و در نظامنامه‌شان به این موضوع به عبارت زیر تصریح شده است: «مرکز کل اداره مجاهدین کمافی‌السابق در قفقاز خواهد بود، کلیه شعب داخل مملکت و خارجه موظفند اوامر اداره (کمیته) مرکزی را بی‌چون و چرا به موقع اجرا گذارند.»^{۲۶} این کمیته‌ی مرکزی یا کمیته‌ی اجتماعیون عامیون ایران در بادکوبه، از مسلمان‌ها تشکیل شده بود.

آدمیت می‌نویسد، حزب سوسیال دموکرات ماورای قفقاز، شامل همه‌ی عناصر مسلمان و گرجی و ارمنی و روسی مقیم آن جا می‌شد و از نظر جغرافیایی تاریخی هم «لفظ قفقاز به معنای اخص... اطلاق می‌گردید به سراسر نواحی مسلمان‌نشین آنجا در مقابل گرجستان و ارمنستان که مجموعاً سرزمین ماورای قفقاز را تشکیل می‌دادند.»^{۲۷} به عبارت دیگر کمیته‌ی اجتماعیون عامیون قفقاز گرچه به حزب سوسیال دموکرات ماورای قفقاز وابسته بود، اما به مسلمانان اختصاص داشت و اجتماعیون عامیون ایران در بادکوبه، شعبه‌ای از آن بود. حیدرخان عمواغلی در

● **اخاذی و اعدام، ترور و ایجاد رعب و وحشت، زمانی (۱۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری) در نظامنامه‌ی سوسیال دموکرات‌های وطنی به طور رسمی پذیرفته می‌شد که حکومت، به ظاهر حکومت مشروطه بود و مجلس ملی در مملکت ما استقرار داشت.**

کشمکش‌های محمدعلی شاه با مجلس که خطر انحلال مجلس حس می‌شد، «حزب انجمن اجتماعیون» اعلانی منتشر کرد و خطاب به مخالفان مجلس گفت: «همچو تصور می‌کنید که... می‌توانید این اساس مقدس را که بنای آن از اولین شرایط مذهب اسلام است برهم زنید و باز مثل سابق اهل و عیال ما را در بازار اجانب برده، بفروشید... و ما را عبد و عبید خود بدانید. به حقوق اسلامیت و شرایط اسلامیت قسم است که تا یک نفر از ما باقی است، امکان ندارد شماها بتوانید این اساس مقدس را برهم بزنید.» و اگر تا به حال «اقدامی در رفع شماها نکرده‌ایم، بواسطه عجز یا بی‌اساسی» نبوده است. «قوائی که برای دفع شماها لازم است، مدتهاست... [که] حاضر است»، پس «از این تاریخ تا چهار روز دیگر به شما چند نفر مستبد مفسد مهلت می‌دهیم و این آخرین تکلیف است که بشما می‌کنیم، اگر در این چندروزه دست از فتنه و فساد و استبداد» بردارید، چاره‌ای نداریم جز

● به راستی این چه نوع قانون خواهی، آزادی خواهی و مشروطه طلبی بود که در حکومت قانونی و مشروطه، تشکیلاتی سیاسی به خود اجازه می‌داد که به نام دفاع از مشروطیت و آزادی، به اخاذی از مستبدین پردازد و برای بعضی از جرایم و تخلفات پیش پا افتاده قانون اعدام وضع کند و ترور مخالفان را هم در دستور کار خود قرار دهد؟ ظاهراً سوسیال دموکرات‌های وطنی (اجتماعیون عامیون) بر آن بودند که به هر وسیله‌ای که شده باشند حتی زور و ترور، آرمان‌های سوسیالیستی، و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی را در جامعه‌ی ایران به ثمر برسانند. یعنی با رفتار و عمل غیردموکراتیک، از دموکراسی و دموکراسی اجتماعی حمایت کنند.

عامیون تبریز، فرقه‌ی مدافع اسلام، در ۱۳۲۳ قمری در آن شهر فعالیت داشته است و در ۱۳۲۴ قمری در بیانیه‌ای اعلان مشروطیت را به آزادی خواهان جهان، علما و تجار طرفدار ملت تبریک گفته است. متن فارسی این بیانیه در دست نیست. بخشی از ترجمه‌ی فارسی متن روسی آن را نقل می‌کنم:

«نجبران جهان متحد شوید، ما سوسیال دموکرات‌ها [اجتماعیون عامیون] مدافعین حقیقی اسلام، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به دوستان آزادیخواه جهان تبریک می‌گوئیم... هموطنان، برادران! شکر خدای عادل را که به ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود... برداریم... ما مجاهدین اسلام نیز که مردان راه خدائیم نمی‌توانیم به موفقیت حاصله قناعت کرده و به جای خود بنشینیم. موقع آن رسیده است که علم سرخ آزادی را برافرازیم...»^{۲۵}

شعبه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمان تبریز که از خود به مدافعان اسلام یاد می‌کردند، از همان برنامه و سیاستی حمایت می‌کردند که مورد تأیید مرکز این شعبه در بادکوبه بود. شعبه‌ی مرکزی اجتماعیون عامیون ایرانی در بادکوبه در ارتباط مستقیم با فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز بود. برنامه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز این بود که با حمایت از اسلام و مشروطیت، مبانی نظری سوسیال دموکراسی را در جامعه‌ی اسلامی مطرح کند. همین برنامه و اهداف را شعبه‌های آن در ایران نیز دنبال می‌کردند. از این نظر، تفاوت‌های اساسی و آشکاری بین دیدگاه‌های این فرقه با فرقه‌ی سوسیال دموکرات‌های ارمنی در تبریز وجود داشت. فرقه‌ی اخیر برنامه‌های حزب سوسیال دموکراسی روسیه را دنبال می‌کرد و هدف اصلی آن ایجاد حزب پرولتاریای ایران بود. اما شعب مختلف اجتماعیون عامیون با نام‌های متفاوت و شاخه‌های متعدد، سعی می‌کردند با ایجاد این همانی بین مفاهیم اصولی سوسیال دموکراسی و اسلام، در جامعه‌ی اسلامی نفوذ کنند. این نوع این همانی‌ها ناگزیر به تقلیل اصول و مبادی سوسیال دموکراسی نیز می‌انجامید.

اسلام‌نمایی و تهدید به ترور مخالفان سیاسی، یکی از ویژگی‌های بارز اجتماعیون عامیون ایران بود. در اوج

آن که «وجود ناقابل شمار از روی زمین برداریم و مسلم به تکلیف خود رفتار خواهیم نمود.»^{۲۶}

در روزنامه‌ی صوراسرافیل (۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ قمری) زیر عنوان «اخبار خارجه» آمده است «در بادکوبه چندی قبل یکی از اعضای کمیته انقلابیون عامیون ایران (سوسیال دموکرات) را که موسوم به مشهدی عسکر بوده به تحریک یکی از اجزاء قونسولخانه باکو، بقتل می‌رسانند. انقلابیون در همان روز، قاتل را به مجازات خود رسانیده و در صدد کشتن محرک که مسمی به رضی خان بوده بر می‌آیند.» رضی خان باخبر شده به تهران می‌گریزد و پس از مدتی هنگامی که مشیرالملک عازم فرنگ بود، در رشت از او استدعای شغلی در قونسولخانه‌ی تفلیس می‌کند و با او به باکو می‌رود. «چند ساعتی که جناب مشیرالملک در بادکوبه توقف داشتند، محض احترام ایشان متعرض رضی خان نمی‌شوند اما همین که جناب مشیرالملک حرکت می‌نمایند، در حالتی که رضی خان با میرزا محمدعلی خان اجزاء قونسولخانه سوار در شکه بوده‌اند، غفلتاً در شکه را تیرباران می‌نمایند. از قرار مذکور به رضی خان آسیبی نرسیده، ولی بیچاره محمدعلی خان مجروح می‌شود و الان در مریضخانه در تحت معالجه است.»^{۲۷}

گرچه در تاریخ جدید ایران، دفتر ترور سیاسی به دست میرزا رضا کرمانی و با قتل ناصرالدین شاه گشوده شد، اما ترور سیاسی به معنای جدید و به شیوه‌ی سازمان یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، میراثی است که از اجتماع‌یون عامیون ایران و قفقاز به فرهنگ سیاسی این عصر راه یافت. ترور امین‌السلطان، سوء قصد به جان محمدعلی شاه، ترور بهبهانی، از نمونه‌های بارز ترورهایی است که به دست عوامل اجتماع‌یون عامیون و حزب دموکرات طرح‌ریزی و انجام شد. یکی از وظایف گروه فداییان شعب اجتماع‌یون عامیون، ترور بوده است. حیدر خان در سرگذشت و خاطرات خود درباره‌ی ترور امین‌السلطان چنین توضیح می‌دهد: «حوزه مخفی اجتماع‌یون عامیون تهران... اعدام اتابک را رأی داده به «کمیته مجری» حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر تروریست، تقسیم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست من بودند، فرستادند...»^{۲۸}

هیئت مدهشه یعنی هیئتی مرکب از تروریست‌های

● حقیقت این است که ایدئولوژی و اردات‌ی سوسیال دموکراسی، گرچه تا حدی رنگ و بوی اسلامی گرفته بود، هیچ بستری برای رشد و بالندگی در ایران آن دوره نداشت. بعد از خلع محمدعلی شاه در دوره‌ی مجلس دوم (که فعالیت‌های اجتماع‌یون عامیون در حزب دموکرات ایران متمرکز شده بود)، تناقض‌ها و ناهمخوانی‌های این ایدئولوژی با آرمان‌های مشروطه‌ی ایرانی، کار را به ترور یکی از مدافعان برجسته‌ی مشروطیت ایران یعنی آیت‌الله بهبهانی کشاند و با اخراج تقی‌زاده از مجلس و خروج محمدامین رسول‌زاده از ایران، به مرور از اعتبار حزب دموکرات کاسته شد.

حرفه‌ای، بخشی از تشکیلات مخفی اجتماع‌یون عامیون بوده است. نه تنها اعدام مخالفان بلکه اعدام خاطیان، چنان ساده و بدیهی تلقی می‌شد که بخشی از نظامنامه‌ی شعبه‌ی جمعیت ایرانی مجاهدین مشهد، به موضوع اعدام‌هایی از آن دست اختصاص یافته است. در ماده ۴۵ این نظامنامه که «راجع به حدود مجازات مجرمین» است، آمده است: «۱- هر کس یکی از اعضای جمعیت خصوصی و یا عمومی یا فدائی را به مأمورین دولتی تسلیم کند، باید اعدام شود. ۲- هر کس به نام جمعیت مهر جعل کند و یا مکتوب بنویسد، اعدام می‌شود. ۳- فردی از اعضاء جمعیت که سرّی را فاش کرده و عالماً عامداً خیانت نشان دهد، معدوم می‌شود. ۴- هر کس نسبت به مذهب، مردم و وطن گناه کبیره مرتکب شود، معدوم می‌شود. ۵- هر کس عالماً عامداً علیه وطن اقداماتی انجام دهد و دو دفعه مدلل گردد، محکوم به مرگ است. ولی اگر کسی گناه کم‌اهمیت‌تری مرتکب گردد، طبق قرار محکمه به توقیف و یا جریمه و یا تحریم محکوم خواهد شد.»^{۲۹}

و مصونیت اساسی ملت و مجلس ملی باشد و برای دفاع از مجلس و بسط عدالت از فدا ساختن جان و مال دریغ نکنند.^{۳۱}

به راستی این چه نوع قانون خواهی، آزادی خواهی و مشروطه طلبی بود که در حکومت قانونی و مشروطه، تشکیلاتی سیاسی به خود اجازه می داد که به نام دفاع از مشروطیت و آزادی، به اخاذی از مستبدین بپردازد و برای بعضی از جرایم و تخلفات پیش پا افتاده قانون اعدام وضع کند و ترور مخالفان را هم در دستور کار خود قرار دهد؟ ظاهراً سوسیال دموکرات های وطنی (اجتماعیون عامیون) بر آن بودند که به هر وسیله ای که شده باشد حتی زور و ترور، آرمان های سوسیالیستی، و آزادی های اجتماعی و سیاسی را در جامعه ای ایران به ثمر برسانند. یعنی با رفتار و عمل غیر دموکراتیک، از دموکراسی و دموکراسی اجتماعی حمایت کنند. این تناقض بین «عمل» و «آرمان» به شیوه ای آشکار، تناقض «نظامنامه»ی اینان را با «مرامنامه» شان به پیش چشم می نهد. در مرامنامه که دنیای آرمانی را منعکس می کند، آزادی های هفت گانه (از آزادی قلم و مطبوعات و بیان و مجامع و آزادی فردی گرفته تا آزادی جمعیت ها و اعتصابات)، پاس داشته می شود و از تقسیم اراضی، آموزش اجباری، ایجاد بیمارستان ها و دارالمساکین برای مردم تهیدست و حق اعتصاب برای کارگران و هشت ساعت کار روزانه و... سخن گفته می شود و در نظامنامه برای جعل مهر انجمن یا نشر اطلاعیه ای جعلی به نام انجمن، مجازات اعدام در نظر گرفته می شود و تصریح می گردد که هر کس نسبت به دین و وطن گناه کبیره ای مرتکب شود باید اعدام گردد. به عبارت روشن تر یک تشکیلات سیاسی به منزله ی قوه ی قضاییه و اجراییه، هم در باره ی فعالیت و جرم های سیاسی افراد به قضاوت می نشیند و هم به صدور و اجرای حکم می پردازد و این همه در دوره ای اتفاق می افتد که مجلس ملی و حکومت نوپای مشروطه، اداره ی مملکت را در دست دارد.

حقیقت این است که ایدئولوژی و ارداتی سوسیال دموکراسی، گرچه تا حدی رنگ و بوی اسلامی گرفته بود، هیچ بستری برای رشد و بالندگی در ایران آن دوره نداشت. بعد از خلع محمدعلی شاه در دوره ی مجلس دوم (که فعالیت های اجتماعیون عامیون در حزب دموکرات ایران

● در بیانیه ی کمیته ی مجازات، شیوه ی عمل آن، در وصیت نامه ی منشی زاده و بازجویی هایش، تأثیر اندیشه ی اجتماعیون عامیون و دموکرات ها را به وضوح می توان دید. گرچه اینان به وطن و به عدالت و تساوی، آن گونه که خود می شناختند و تعبیر می کردند عشق می ورزیدند، اما درک محدود و مبهمی از آزادی داشتند. این نوع ابهام و محدودیت، در برداشت های عامی که از آزادی در مشروطیت ایران می شد، نیز به وضوح وجود داشت. با این همه در بررسی های تاریخی معاصر، از منشی زاده به عنوان کسی که «از معتقدان آزادی بود» و «سرش را در آن راه بر کف نهاد» یاد کرده اند.

در نظامنامه، درباره ی «عایدات کمیته مرکزی و شعب» آن، در ماده ۳۸ آمده است که «به جز از مستبدین، اجازه داده نمی شود از کسی جبراً پولی اخذ شود.» به عبارت روشن تر یعنی آزادند که از مستبدین به زور اخاذی کنند و برای این که نشان دهند در این نوع اخاذی های زوری، تابع مقررات هم هستند، نوشتند: «بدون قبض رسید، اخذ پول مجاز نیست.»^{۳۰}

اخاذی و اعدام، ترور و ایجاد رعب و وحشت، زمانی (۱۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری) در نظامنامه ی سوسیال دموکرات های وطنی به طور رسمی پذیرفته می شد که حکومت، به ظاهر حکومت مشروطه بود و مجلس ملی در مملکت ما استقرار داشت. در مرامنامه ی همین جمعیت تصریح شده بود که «... محافظت وطن مقدس و محو ظلم... فقط از طریق مجلس ملی و مشروطیت و بسط عدالت و اجرای مساوات ممکن خواهد بود.» و اضافه کرده بودند که «غمخواران ملت و مردم وطن پرست، همواره باید جمعیتی از مجاهدین داشته باشند که همشان مصروف حفظ

عوض کنند... هموطنان ساعت کار و عمل فرار سیده است، نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن فروشان، ذلت و سرافکندگی... وطن را فراهم ساخته و آنرا در بدبختی و عذاب غوطه‌ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم دارند که جان خود را در این راه فدا نمایند. بدین جهت بنام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت، ما دست بکار شدیم و با اولین تیر انتقام کمیته مجازات، میرزا اسماعیل خان، اولین آکتر تاتر وطن‌فروشی و جاسوسی و خیانت را بخاک و خون کشانیدیم.»^{۳۳}

منشی‌زاده در سال ۱۳۲۸ قمری در وصیت‌نامه‌ای که برای فرزندانش به جا گذاشت خطاب به آنان نوشت: «وطن خود را که ایران است بر جان و مال خود ترجیح دهید، از برای حفظ استقلال وطن از هیچ چیز مضایقه نکنید، همه وقت منافع عامه را بر نفع شخصی مرجع دارید، همیشه منافع ملت اسلام را در نظر داشته و برای قوت آن کوشش کنید، مگر وقتی که ببینید که سایر ملل نیز قانون مساوات را جاری و در فکر اضمحلال اسلام نیستند، آن وقت شماها هم تفاوتی در بین ملل اجنبیه با ملت اسلام نگذارده، همه را به یک نظر دیده، تحت لوای نوعیت و بشریت سلوک نمائید.» می‌گوید، تصور نمی‌کنم که در دوره‌ی شما «قانون تساوی بشر» به اجرا در آید، باید «زحمتهای بکشید تا [قدرت] اسلحه و پول و شخصیت را از بین ببرید و شرکت عمومی را معمول دارید که سعادت نوع بشر در اوست.»^{۳۴} منظور او از شرکت عمومی، همان اشتراک عمومی یا سوسیالیسم است. منشی‌زاده از دوستان نزدیک حیدر خان عمو او غلی بوده است. خاطرات حیدر خان به تقریر او و به خط منشی‌زاده سال‌ها پیش منتشر شده است. در بیانیه‌ی کمیته‌ی مجازات، شیوه‌ی عمل آن، در وصیت‌نامه‌ی منشی‌زاده و بازجویی‌هایش، تأثیر اندیشه‌ی اجتماع‌یون عامیون و دموکرات‌ها را به وضوح می‌توان دید. گرچه اینان به وطن و به عدالت و تساوی، آن‌گونه که خود می‌شناختند و تعبیر می‌کردند عشق می‌ورزیدند، اما درک محدود و مبهمی از آزادی داشتند. این نوع ابهام و محدودیت، در برداشتهای عامی که از آزادی در مشروطیت ایران می‌شد، نیز به وضوح وجود داشت. با این همه در بررسی‌های تاریخی معاصر، از منشی‌زاده به عنوان کسی که «از معتقدان آزادی بود» و

متمركز شده بود)، تناقض‌ها و ناهمخوانی‌های این ایدئولوژی با آرمان‌های مشروطه‌ی ایرانی، کار را به ترور یکی از مدافعان برجسته‌ی مشروطیت ایران یعنی آیت‌الله بهبهانی کشاند و با اخراج تقی‌زاده از مجلس و خروج محمدامین رسول‌زاده از ایران، به مرور از اعتبار حزب دموکرات کاسته شد. یأس و سرخوردگی سیاسی، جناح دیگری از مشروطه‌خواهان را که از مدافعان مرام سیاسی و اجتماعی اجتماع‌یون عامیون بوده‌اند و در جریان نهضت مشروطه نقش فعالی داشته‌اند، تماماً به سوی تروریسم تشکیلاتی سوق داد.

ابراهیم منشی‌زاده که در جریان مشروطیت تا به توب بستن مجلس اول، «در غالب انجمن‌های انقلابیون و در ردیف اعضای تندرو و احزاب دست‌چپ شرکت داشت و غالب اوقات او... با مجاهدین و جانبازان مشروطه می‌گذشت»،^{۳۵} در ذیقعدۀ ۱۳۳۴ قمری (شهریور ۱۲۹۵ شمسی) یعنی ده سال پس از اعلان مشروطیت، با همکاری اسدالله خان ابوالفتح‌زاده و محمد نظر خان مشکوة الممالک، طرح تشکیل «کمیته مجازات» را می‌ریزد و کمی بعد کریم دواتگر، علی‌اکبر خان ارداقی و محمد حسین عمادالکتاب قزوینی نیز به گروه آنها می‌پیوندند. هدف کمیته‌ی مجازات، ترور و کشتار کسانی بود که به زعم گردانندگان کمیته، خائن به منافع ملت، تشخیص داده می‌شدند. چنان که میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله را به جرم خیانت و ایجاد قحطی مصنوعی ترور کردند. نیز عبدالحمید خان ثقفی متین السلطنه، مدیر روزنامه‌ی عصر جدید را در غره‌ی شعبان ۱۳۳۵ قمری (۲ خرداد ۱۲۹۶ شمسی) «به جرم طرفداری از انگلیس و روس» و به سبب حمایتش از میرزا اسماعیل خان، رئیس انبار غله به قتل رساندند. کریم دواتگر هم که خود عضو کمیته بود و پس از مدتی با اعضای کمیته دچار اختلافاتی شد به دست رشیدالسلطان «از اعضای هیئت مدهشه»ی کمیته‌ی مجازات به قتل رسید. جدا از اینان، آقا سید محسن مجتهد که داماد آیت‌الله بهبهانی و برادر صدرالعلما بود، و نیز منتخب‌الدوله، خزانه‌دار کل کشور، به دست تروریست‌های کمیته‌ی مجازات ترور شدند. در بیان نامه‌ای که پس از ترور متین السلطنه منتشر کردند، نوشتند: «ما جامعه را از وجود این عنصر... پاک کردیم تا برای سایر اشخاص خیانت‌پیشه سر مشق باشد و شاید رویه خود را

«سرش را در آن راه بر کف نهاد» یاد کرده‌اند.^{۳۵}

کمیته‌ی مجازات در دوره‌ی فعالیت کوتاه خود، سایه‌ی وحشت و ترور را بر سر جامعه گستراند و حتی بعضی از اعضای آن، ترور را وسیله‌ی اخاذی و منفعت‌طلبی‌های شخصی هم قرار دادند. اکثر اعضای کمیته در کابینه‌ی وثوق‌الدوله دستگیر، زندانی، اعدام یا کشته شدند. رشیدالسلطان و حسین‌لله، تروریست‌های کمیته در میدان توپخانه به دار آویخته شدند و منشی زاده و ابوالفتح زاده که ظاهراً به کلات تبعید شده بودند، در بین راه سمنان و دامغان، در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۶ قمری (۱۲ شهریور سنبله) ۱۲۹۷ شمسی) به دست عوامل حکومت کشته شدند.

اندیشه‌ی ترور سیاسی و تروریسم در معنای تشکیلاتی آن، چنان که گفتیم با اندیشه‌ی سوسیالیسم دموکراسی به جریان نهضت مشروطیت راه یافت. از ترورهایی از این دست و از اندیشه‌ی ترور به عنوان مظهری از اقدامات انقلابی، در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های دوره‌ی مشروطه به کرات ستایش و دفاع شده است. گرچه فکر دموکراسی اجتماعی حتی به آن شیوه‌ای که اجتماع‌یون عامیون مطرح می‌کردند، در ایران امکان رشد و گسترش نداشت، اما اجتماع‌یون عامیون رشت موفق شدند که در نخستین سال استقرار مشروطیت، نهضت بزرگ روستاییان گیلان را علیه ملاکان و اربابان بزرگ تشکل دهند. انجمن مجاهدین اجتماع‌یون عامیون، فرقه‌ی مجاهدین انزلی و انجمن عباسی در تحریک مردم روستایی نقش مهمی داشتند. نهضت روستاییان گیلان که در سایه‌ی تندروی‌های بعضی از اعضای انجمن‌های یادشده به هرج و مرج کشیده شده بود، مایه‌ی آشوب و ناامنی بسیار گردید. روستاییان از پرداخت مال‌الاجاره اربابی سر باز زدند و از ورود اربابان به روستاها جلوگیری کردند. خانه‌های اربابی را به آتش کشیدند و از زدو خورد و حتی کشت و کشتار خودداری نکردند. مردمی که سال‌ها به دست مالکان، چپاول و غارت شده بودند، این زمان با استقرار حکومت مشروطه به خود نوید می‌دادند که از ظلم مالکان کاسته خواهد شد. گرچه مجلس رسم تیول را برانداخت، و از تجاوز عاملان مالیات کاست، اما همچنان نظم مالیاتی پیشین به جای خود حفظ شده بود. در نهضت روستاییان گیلان، تأثیر اندیشه‌ی سوسیالیسم دموکراسی را که انجمن‌های وابسته به اجتماع‌یون عامیون، مبلّغ آن بودند به وضوح می‌توان دید.

پیش‌تر دیدیم که گروه کوچکی از سوسیالیست دموکرات‌های ارمنی تبریز در تحلیل‌های خود، نهضت مشروطه را نهضتی ضداستبداد فئودال‌ها خوانده بودند. در دوره‌ی استبداد صغیر که مجلس ملی به توپ بسته شد و محمدعلی شاه مجدداً بساط استبداد را پهن کرد گروهی از مشروطه‌خواهان به خارج از کشور گریختند. در استانبول، «انجمن سعادت» مرکز تجمع ایرانی‌ها بود. در ۲۱ شوال ۱۳۲۶ قمری (۲۴ آبان ۱۲۸۷ شمسی)، آزادی‌خواهان میتینگی در آن شهر به ریاست پرنس صباح، برپا می‌کنند. از ترك و فارس و کرد و ارمنی و فرانسوی^{۳۶} در این میتینگ درباره‌ی مسائل مشروطیت ایران و جنایت شاه و مستبدان سخن گفتند. یحیی دولت‌آبادی و سعید سلماسی هم از سخنرانان بودند. سلماسی که از اجتماع‌یون عامیون بود در خاتمه‌ی سخنانش گفت:

«ما مشروطه دهقانی و برزگری می‌خواهیم، نه مشروطه‌ای که مالکین و ارباب املاک و سایر رؤسا و حکام می‌خواهند و ما فرقه سوسیالیست هستیم. زنده باد مشروطه ایران»^{۳۷}

اما واقعیت چیز دیگری بود، نه نهضت مشروطه، ضد استبداد ملاکان بود و نه حتی مجلس ملی در آن دوره‌ی تاریخی امکان آن را داشت که علیه منافع ملاک‌ها کاری اساسی از پیش ببرد. در حقیقت و مظلومیت نهضت روستاییان گیلان علیه اجحاف ملاکان، حرفی نیست، اما شیوه‌ای که در پیش گرفتند جز آشوب و سردرگمی نتیجه‌ای نمی‌داد. همان‌گونه که نهضت به نتیجه‌ای هم دست نیافت و کاری از پیش نبرد.

● اندیشه‌ی ترور سیاسی و تروریسم در معنای تشکیلاتی آن، با اندیشه‌ی سوسیالیسم دموکراسی به جریان نهضت مشروطیت راه یافت. از ترورهایی از این دست و از اندیشه‌ی ترور به عنوان مظهری از اقدامات انقلابی، در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های دوره‌ی مشروطه به کرات ستایش و دفاع شده است.

● در مشروطیت ایران، آزادی (freedom) بطور عام و آزادی‌های فردی (personal freedom) به‌طور مشخص، آن‌گونه که در نظام دموکراسی فهمیده می‌شد، به کنار نهاده شد و آنچه که اهمیت و وضوح یافت، استقلال (independence) بود، استقلال سیاسی که در عمل با ایجاد حکومت مقتدر مرکزی امکان‌پذیر می‌شد تا وطن و «جامعه اسلامی» ایران را حفظ و حراست کند. شکل‌گیری چنین مفهومی از مشروطیت، با ساختار تاریخی و اجتماعی جامعه‌ی ایران و با چگونگی شکل‌گیری مفهوم «ملت» در تاریخ جدید ایران، ارتباط تاریخی بنیادی دارد.

و بمب‌سازی مهارت بسیاری داشتند و در بسیاری از جنگ‌ها پیش‌قراول بودند. چه در تبریز و چه در گیلان، فداکاری‌های بسیار کردند. کمیته ستار که نقش اصلی آن با اجتماعیون عامیون بود،^{۴۱} در رشت اداره‌ی امور را در دست داشت. فداییان و مجاهدان ترک و گرجی وارمنی و ایرانی زیر نظر معز السلطان، حکومت استبداد را در رشت برانداختند و «دار الحکومه» گیلان به دست «فداییان قفقازی» افتاد.^{۴۲} در تبریز هم مجاهدان قفقازی دوشادوش ستار خان و مبارزان مشروطه‌خواه جنگیدند. در حرکت اردوی مشروطه‌خواهان به قزوین در همه‌ی مراحل تافتح تهران، مجاهدین قفقازی حضور داشتند. مجاهدین اجتماعیون عامیون چه ایرانی و چه آنانی که از قفقاز آمده بودند، به واسطه‌ی اقتداری که کسب کرده بودند، کم‌کم دست به تعدی و تجاوز گشودند و به نام مجاهد و فدایی به غارت اموال مردم و ایجاد جو آراب و تهدید دست زدند.

«سالار فاتح» که بعد از لشکر کشی محمدعلی شاه مخلوع به ایران، از تهران عازم مازندران شده بود تا از پشت جبهه به سپاه شاه مخلوع حمله کند، در گزارشی که از

شیوه‌ی عملکرد اعضای انجمن عباسی هم بیشتر به هرج و مرج دامن می‌زد. «در برانگیختن دهقانان دو تن از اعضای انجمن عباسی، میرزا رحیم شیشه‌بر و سید جلال معروف به شهر آشوب، سهم عمده‌ای داشتند.»^{۳۸} درباره‌ی این سید جلال شهر آشوب در یادداشت‌های رابینو آمده است که او نماینده‌ی اصناف بود در انجمن، و با دو سه نفر دیگر برای تشکیل انجمن به لشته‌نشا فرستاده شده بودند. «از اعمال او شکایت بسیار رسید و او را به رشت احضار کردند. نیامد و معلوم می‌شد که صیغه‌ی امین‌الدوله [را] به عقد خود در آورده است و خود را سید جلال‌الدین شاه موسوم کرد و هفت سال مال‌الاجاره و مالیات را به رعایا بخشید و به این بهانه دو سه هزار نفر رعایا دور خود جمع کرده، ادعای سلطنت می‌کرد و حکم انجمن نمی‌خواند.»

نیز میرزا رحیم شیشه‌بر یکی دیگر از وکلای انجمن «به دهات نوشته است که رعایا مال‌الاجاره خودشان را ندهند.» دیگر آن که سید جلال شهر آشوب «چهار هزار قوتی برنج مال امین‌الدوله» را بین اهالی لشته‌نشا تقسیم کرده بود.^{۳۹} کارهایی از این دست، آن‌هم در نخستین سال استقرار دولت نوبای مشروطه، نه به نفع مشروطیت بود و نه به نفع مردم. سید جلال شهر آشوب از کیسه‌ی چه کسی هفت سال مال‌الاجاره و مالیات را به رعایا می‌بخشید؟ و میرزا رحیم شیشه‌بر، چکاره‌ی مملکت بود که در حکومت قانونی مشروطه، خودسرانه روستاییان را تحریک می‌کرد که سهم «بیله آرابی» و مال‌الاجاره‌ی مالکان را نپردازند؟

بعد از به توپ بستن مجلس، اجتماعیون عامیون ایران چه در تبریز و چه در رشت در مقابله‌ی مسلحانه علیه طرفداران محمدعلی شاه مشارکت فعال داشتند. سوسیال دموکرات‌های روسی و فداییان و مجاهدان گرجی وارمنی و ایرانی و ترک که از قفقاز به ایران آمده بودند، نیز در سازمان‌دهی مبارزه، اسلحه و نیروی خود را برای استقرار مجدد مشروطیت، در خدمت آزادی‌خواهان ایرانی قرار دادند. در دید آنان مبارزه با محمدعلی شاه که از متحدان حکومت گران روس بود، نوعی مبارزه علیه حکومت روسیه هم تلقی می‌شد. درباره‌ی نقش این مجاهدان و فداییان در جریان این مبارزه، اغراق‌های بسیار کرده‌اند.^{۴۰} گروهی از این مجاهدان، حقوق‌بگیرانی بودند که برای پول و چپاول می‌جنگیدند و گروهی از سر اعتقاد و ایمان. در بمب‌افکنی

دو ماه بعد از تأسیس مجلس دوم در تهران انتشار یافت، آمده است: «پس از تبریک افتتاح مجلس مقدس شورای ملی شهیدالله ارکانه بر صاحبان حس سلیم پوشیده نیست که در این مدت خدمات و اقدامات این فرقه مقدسه در ایفای وظایف انسانیت و استقرار اساس حریت و مشروطیت ایران تا چه اندازه بوده است. در این موقع که بر وفق آمال نوع خواهان، خدمات اجتماعیون حسن نتیجه داده، بساط عدالت و مشروطیت در ایران گسترده شده، متأسفانه بعضی اشخاص به مناسبت به این فرقه، خود را عزیز بی جهت قرار داده، پیرو اصول کیف مایشاء شده، بنای پارتی بازی را گذاشته اند. با اینکه در این بحران مملکت تشکیل پارتی و اجرای مقاصد خودپرستی نهایت مضرت را دارد... لهدا از طرف مرکز فرقه مقدس، عجالاً دستجات اجتماعیون عامیون فرقه مجاهد از تهران و سایر بلاد ایران توقیف، و تجدید شعبات آتیه را به انتخاب اشخاص لایق نوع پرست بی غرض، به بعد موکول نمودیم... مجدداً اعلام می داریم که از این تاریخ رسماً شعبات فرقه اجتماعیون از ایران موقوف است و شعبه رسمی نداریم و احدی نمی تواند خود را نسبت به این فرقه بدانند و هر نوع لایحه به عنوان و مهری منسوب به این فرقه انتشار باید از درجه اعتبار ساقط است...»^{۴۴}

با انحلال این شعبات، فعالیت اجتماعیون عامیون، بعد از فتح تهران در بستر مبارزات پارلمانی و سیاسی، در حزب دموکرات ایران متمرکز می شود که محمدامین رسول زاده از نظریه پردازان آن و سید حسن تقی زاده از رهبران آن حزب در مجلس دوم بوده اند. مشابهت های اصولی مرانامه و نظامنامه ی حزب دموکرات با مرانامه و نظامنامه ی پیشین اجتماعیون عامیون که در مشهد اعلام شده بود، نشان دهنده ی این پیوند و نزدیکی بنیادی است. گرچه احزاب کوچکی مانند «اتفاق و ترقی» هم به وجود آمده بودند، اما مخالفان حزب دموکرات، عمدتاً در حزب دیگری به نام «اجتماعیون اعتدالیون» گرد آمدند و اعتدالی را از آن جهت به نام خود افزودند تا نشان دهند که باتندروی های انقلابی حزب دموکرات مخالفند.

ملك الشعراى بهار كه خود از اعضاى فعال حزب دموكرات بود، مى نويسد: «دموكراتها كه [در مجلس] ۲۸ نفر بودند، مخالفان خود يعنى اعتداليون را كه ۳۶ تن مى شدند، ارتجاعى مى ناميدند. زيرا آن حزب [اعتداليون]،

● بعد از به توپ بستن مجلس، اجتماعيون عاميون ايران چه در تبريز و چه در رشت در مقابله ي مسلحانه عليه طرفداران محمدعلى شاه مشاركت فعال داشتند. سوسيال دموكرات هاى روسى و فدائيان و مجاهدان گرجى وارمنى و ايرانى و ترك كه از قفقاز به ايران آمده بودند، نيز در سازمان دهى مبارزه، اسلحه و نيروى خود را براى استقرار مجدد مشروطيت، در خدمت آزادى خواهان ايرانى قرار دادند.

جريان فعاليت «اردوى برق»، به دست مى دهد مى نويسد: «موقع حركت از سارى، ميرزا غفارخان و منتصرالدوله و گريگور تقريباً چهارصد بار غارتى با خود داشتند و من مجبور بودم ساكت بمانم و حالا هم قلم خود را نگاه مى دارم و از ذكر معايب همراهم خوددارى مى كنم و عيب و عار عملشان را به خودشان وامى گذارم. حركات آنها سبب شد كه ترك مجاهدت گفته، ديگر هيچگونه خود را موظف به معاونت آنها نينم. خلاصه غارت و چپاول آنها كه خود را طرفدار رنجبر مى شمردند بقدرى بود كه قلم از ذكرش شرم دارد. واى از مسلك و فرقه تشكيل دادن اين زمان در ايران! حقيقتاً آيا بايد منتظر بود كه از اين راه و با اين كارهاى پرمفسده، ترقياىى براى ما دست دهد؟»^{۴۵}

واين سخن سردارى است كه از سقوط حكومت استبداد در رشت تا فتح تهران و پس از آن در تعقيب محمدعلى شاه مخلوع نيز با اين مجاهدان و فدائيان همراه و همرزم بوده است و در نوشته ي خود شجاعت و فداكارى آنان را هم بسيار پاس داشته است. احتمالاً اين نوع خودسرى ها و تجاوزات و تعدى ها سبب شد كه بعد از فتح تهران، مركز فرقه ي اجتماعيون عاميون ايران در قفقاز، به انحلال تمام شعب اجتماعيون عاميون در ايران بپردازد و در اطلاعيه اى در بيان علت اين انحلال، به طور روشن، به شيوه و رفتار آنان اعتراض كند. در اين اطلاعيه كه با عنوان «انتباه نامه» تقريباً

روشنفکران عرف گرا هم، شکافی عمیق ایجاد شد. علی اکبر دهخدا که پیش ترها از مدافعان اجتماعيون عاميون بود، این زمان از رهبران «اجتماعيون اعتداليون» بود که مورد حمایت آیت الله طباطبایی، بهبهانی و ناصر الملک نایب السلطنه، فرمانفرما، سپهدار اعظم تنکابنی و... قرار داشت. عرف گرایان مخالف که بیشتر آنها از بقایای سوسیال دموکرات‌ها یا اجتماعيون عاميون پیشین بودند، جزو هواداران حزب دموکرات، فعالیت می کردند.^{۴۶}

سیدحسین تقی زاده که هم در مجلس اول و هم در بخشی از مجلس دوم، تلاش بزرگی را برای استقرار قوانین عرفی و محدود کردن مداخلات روحانیون، رهبری می کرد، این زمان رهبری پارلمانی حزب دموکرات را در دست داشت. گرچه «مشروطه ایرانی» تاب پاره‌ای تندروی‌های او و اشتباهات حزب دموکرات را نداشت، اما نمی توان از نقش پر اهمیت او در ایجاد استقرار جامعه‌ی قانونی و مدنی در ایران چشم پوشید یا کارنامه‌ی مخالفان را از اشتباهات بزرگ میرا جلوه داد. در تاریخ نگاری معاصر در حق تقی زاده، ناروایی‌های بسیاری شده است. اینک زمان آن رسیده است که رها از حب و بغض‌های شخصی، پست و بلند کارنامه‌ی زندگی سیاسی او را، بدون پیشداوری و توطئه‌پنداری‌های مرسوم وطنی، به نقد و بررسی بگیریم. تردید ندارم که یکی از درخشان ترین فصل‌های کارنامه‌ی او به تلاش ارجمندی اختصاص خواهد یافت که سربلندی ایران را در استقرار جامعه‌ی قانونی و رشد و گسترش جامعه‌ی مدنی و دستاوردهای والای دموکراسی جستجو می کرد.^{۴۷}

دموکراسی‌ای که به جهت فقدان نظم جامعه‌ی مدنی (civil society) در نهضت مشروطیت و در جریان مبارزه‌ی «مشروع» خواهان و «مشروطه» خواهان، «ذبح اسلامی» شد و به پای «استقلال» ایران و در راه ایجاد حکومت مقتدر مرکزی، قربانی گردید و به هیئت «مشروطه ایرانی» درآمد تا در دنیای کلمات هم، با پسوند «ایرانی»، از اساسی ترین دستاوردهای نظام دموکراسی فاصله گیرد. آن گاه که جنگ مشروطه خواهان با مشروع خواه خواهان به پایان خود نزدیک می شد، جنگ تازه‌ای در میان جناح‌های مختلف مشروطه خواه آغاز گردید. در این جنگ تازه هم، سخن نهایی را در باره‌ی چندو چون

هوادار روش ملایمتر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از بین بردن مستبدان و ارتجاعی‌ها نداشت و از این رو بیشتر اعیان، بدان حزب پناه می بردند... غالب اعیان و روحانیون و اکثریت مجلس دوم، طرفدار یا عضو این حزب شدند. اینها دموکرات‌ها را انقلابی و تندرو می خواندند و در جراید خود از آنان انتقاد می کردند و احیاناً از تهمت‌های دینی و تکفیر خودداری نداشتند...^{۴۵} بررسی چندو چون اختلافات و کشمکش‌های دموکرات‌ها و اعتدالیون در مجلس دوم از موضوع گفتار این کتاب خارج است. آن مباحث و چگونگی فعالیت‌های جریان‌های روشنفکری ایران از مجلس دوم به بعد را باید در دفترهای جداگانه به بحث گذاشت.

در حقیقت با اعدام شیخ فضل الله نوری پس از فتح تهران و شکست مشروطه خواهان و مستبدان، با انحلال شعبات اجتماعيون عاميون و تشکیل حزب دموکرات و حزب «اجتماعيون اعتداليون»، مشروطیت ایران وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد. اگر تا پیش از فتح تهران، روحانیون مشروطه خواه، علما و مراجع مشروطه خواه نجف، روشنفکران عرف گرا و سوسیال دموکرات، در جبهه‌ی واحد علیه «مشروطه خواهان»، شاه و مستبدان می جنگیدند، این زمان با فتح تهران و شکست مشروطه خواهان، اختلاف اساسی و بنیادی روحانیون مشروطه خواه، روشنفکران حامی آنها با بخش دیگری از روشنفکران عرف گرای که برداشت متفاوتی از مشروطیت، جامعه‌ی قانونی و عرفی داشتند، به جنگی رودررو مبدل شد و بحران مشروطه ایرانی ابعاد واقعی خود را به نمایش گذاشت. در صفوف

● آن گاه که جنگ مشروطه خواهان با مشروطه خواهان به پایان خود نزدیک می شد، جنگ تازه‌ای در میان جناح‌های مختلف مشروطه خواه آغاز گردید. در این جنگ تازه هم، سخن نهایی را در باره‌ی چندو چون مشروطیت ایران، دو مرجع بزرگ تقلید، مازندرانی و خراسانی، به گوش مردم ایران می رسانند.

مشروطیت ایران، دو مرجع بزرگ تقلید، مازندرانی و خراسانی، به گوش مردم ایران می‌رسانند:

«چون بموجب مکاتیب معتبره واصله از اصحاب بلاد، مواد فاسده مملکت، این موقع را مغتنم و باسم مشروطه خواهی، خودی بمیان انداخته، مفسد فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار، و موجبات مفسد اذهان مسلمین را فراهم نموده و می‌نمایند، لهذا محض سد این باب الابواب فساد و افساد... اظهار نظر می‌نمائیم؛ مشروطیت هر مملکت، عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات سلطنتی و دوائر دولتی است، به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه، بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت... پس حقیقتاً مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه استفاده از مذهب، و بنیه بر اجرای احکام الهیه، عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیات و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سدا تکابات خودسرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف ماخوذه مالیه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود... و همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذاهب رسمیه آن ممالک استوار است، همینطور در ایران هم بر اساس مذاهب جعفری... کاملاً استوار از خلل و پایدار خواهد بود. و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته، خودی به میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذاهب جعفری، حکم قانونی جعل و زندقه و بدعتی احداث، و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبداد به شکل ملعون دیگر... برپا نماید»^{۴۸}

به زبان روشن‌تر، مشروطیت یعنی مقید و مشروط شدن دوایر دولتی و سلطنت به قوانین، تا از حالت خودکامگی و بی‌قانونی پیشین در آید: قوانینی که مطابق با شریعت اسلام و مذهب جعفری باشد. هدف اصلی این سلطنت و دولت مشروطه شده، حفظ و صیانت «بیضه اسلام» است که به قول آیت‌الله نائینی در زبان سایر ملل از آن به «حفظ وطن» تعبیر می‌کنند. و منظور از آزادی و «حریت»، چنان که پیش‌تر هم گفته‌اند و به کرات هم گفته‌اند، «آزادی نوع ملت است از قید رقیب استبداد پادشاه و فعال مایشاء بودن او و اعوانش» و چنین آزادی هم نمی‌تواند «از قوانین منطبقه بر حکام خاصه

و عامه استفاده از مذهب» تجاوز کند.

بدین ترتیب در مشروطیت ایران، آزادی (freedom) بطور عام و آزادی‌های فردی (personal freedom) به‌طور مشخص، آن گونه که در نظام دموکراسی فهمیده می‌شد، به کنار نهاده شد و آنچه که اهمیت و وضوح یافت، استقلال (in-dependence) بود، استقلال سیاسی که در عمل با ایجاد حکومت مقتدر مرکزی امکان‌پذیر می‌شد تا وطن و «جامعه اسلامی» ایران را حفظ و حراست کند. شکل‌گیری چنین مفهومی از مشروطیت، با ساختار تاریخی و اجتماعی جامعه‌ی ایران و با چگونگی شکل‌گیری مفهوم «ملت» در تاریخ جدید ایران، ارتباط تاریخی بنیادی دارد. در غرب، فی‌المثل در کشوری کهنسال چون فرانسه و در کشور نوپایی چون امریکا، مفهوم ملت و مفهوم دولت - ملت (nation - state) مفهوم وارداتی نبود، بار شد جامعه‌ی مدنی (civil society) «ملت» پدید آمد و چون جامعه‌ی مدنی و نهادهای آن، واجد کارآیی لازم بود، مفهوم «ملت» و «دولت - ملت»، هم بر اساس مفاهیم دموکراسی و هم بر اساس مفهوم «استقلال»، شکل می‌گرفت.^{۴۹} حال آن که در کشورهایی چون ایران که مفهوم جدید «ملت» و مفهوم «دولت - ملت» مفهومی وارداتی بود، و مهم‌تر از آن در کشور از «جامعه‌ی مدنی» و نظم‌های آن اثری وجود نداشت و «استقلال» ایران در خطر تجاوز روزافزون قدرت‌های استعمارگروس و انگلیس قرار داشت، آنچه که اهمیت می‌یافت «استقلال» بود نه دموکراسی و آزادی‌های فردی. به همین جهت مفهوم «ملت» و مفهوم «دولت ملی» بر اساس مفهوم «استقلال» شکل گرفت. اما این سخن به آن معنی نیست که در جریان نهضت مشروطه خواهی از آزادی و آزادی‌های فردی سخنی به میان نیامده باشد. بخشی از جریان روشنفکران عرف‌گرا و دموکرات این دوره، بر اساس برداشت‌هایی که از آزادی داشتند، مدافع آزادی هم بودند. اما آنچه که به‌طور اصولی و در بستر سیر حوادث در مشروطیت ایران، اهمیت یافت و با تحول مسایل سیاسی، روز به روز بر اهمیت آن افزوده شد، استقلال بود نه دموکراسی و آزادی‌های فردی.

می‌توان از اصلی‌ترین خواست‌های انقلاب مشروطه ایران که جناح‌های مختلف درگیر، به شیوه‌های متفاوت از آن خواست‌ها حمایت می‌کردند، به‌طور عام این گونه سخن

گفت:

۱- ایجاد يك حکومت مقتدر مرکزی و دولتی مقید به قانون که امنیت اجتماعی و استقلال سیاسی کشور را تضمین کند. این خواست مورد حمایت همه‌ی جناح‌های درگیر مشروطه‌خواه از روحانی و روشنفکر بود.

۲- محدود کردن قدرت شرع و نفوذ روحانیون با ایجاد نظام حقوقی عرفی و ایجاد دادگستری، مدرن کردن سازمان‌های اداری و مملکتی، رشد تجارت و صنایع داخلی، ایجاد راه‌ها، مدارس جدید و دانشگاه‌ها، و آنچه که در مجموع از آن به «تجدد» (مدرنیسم) می‌توان یاد کرد.^{۵۰} روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی عرف‌گرا و بعضی از روحانیون مشروطه‌خواه، از این خواست‌ها حمایت می‌کردند.

۳- آزادی احزاب، اجتماعات، قلم و بیان و مطبوعات و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فردی که عمدتاً مورد حمایت روشنفکران دموکرات و بخش از روشنفکران مذهبی عرف‌گرا بود. روحانیون مشروطه‌خواه از این نوع آزادی‌ها به طور محدود و مشروط حمایت می‌کردند، درکی هم که از این نوع آزادی‌ها به طور عام وجود داشت، درکی محدود و مبهم بود. از این محدودیت و از موانع اساسی‌ای که بر سر راه رشد آزادی وجود داشت، به تفصیل سخن گفته‌ام.

تعطیل مجلس دوم، و حوادثی که پس از آن در کشور ما اتفاق افتاد، آغاز جنگ جهانی اول، مداخلات دو کشور خارجی در ایران، بی‌ثباتی و بی‌امنی اجتماعی، به تقلیل یافتن و محدود شدن کمی و کیفی این خواست‌ها منجر شد و خواست ایجاد حکومت مقتدر مرکزی و «تجدد» به همان مفهومی که گفته‌ام، به مهمترین خواست‌های سیاسی مبدل گردید. دموکراسی کم‌رنگی که مبانی آن روز به روز در جریان گسترش مشروطیت تقلیل می‌یافت، به کنار نهاده شد و «آزادی» در راه حفظ استقلال ایران و ایجاد حکومت مقتدر مرکزی مدتها پیش از آن که سردار سپه قدرت سیاسی را در دست بگیرد، قربانی شد. سردار سپه، رضاشاه بعدی، زمانی از راه رسید که ایران، خسته از همه‌ی اُفت و خیزها تشنه‌ی امنیت و آرزومند يك حکومت مقتدر مرکزی بود. او قهرمان توانمند و مقتدر مشروطیتی بود^{۵۱} که دموکراسی در آن، در پای درخت استقلال و اقتدار ایران قربانی شده بود. او دو خواست مهم مشروطیت ایران، یعنی ایجاد حکومت

● فکر نمی‌کنم هیچ کس به دقت و ظرافت ملك الشعراى بهار، سرنوشت پرتناقض «آزادی» و «مشروطه ایرانی» را تصویر کرده باشد. بهار از مشروطه‌خواهان دموکرات و «آزادی» و هم برای ایجاد حکومت مقتدر مرکزی، مبارزه کرده بود و به همین جهت با همه‌ی نهضت‌هایی که به شکلی رنگ و بوی تجزیه‌طلبی داشتند یا مایه‌ی تضعیف حکومت مرکزی می‌شدند، مخالف بود.

مقتدر مرکزی و مدرن ساختن جامعه‌ی سنتی عقب مانده را با همه‌ی تناقضاتی که در مدرنیسم و تجدد ایرانی وجود داشت و بیش تر از آن سخن گفته‌ام، در برنامه‌ی کار خود قرار داد و در ظرف بیست سال چهره‌ی جامعه‌ی ایران را دگرگون ساخت. این که منافع دولت استعمارگر انگلیس و حکومت نوپای شوروی با برکشیدن و استقرار حکومت رضا شاه همسویی یافت، موضوع کاملاً جداگانه‌ای است که باید رها از پیشداوری‌های رایج، درجایی دیگر و به شیوه‌ای دیگر، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

فکر نمی‌کنم هیچ کس به دقت و ظرافت ملك الشعراى بهار، سرنوشت پرتناقض «آزادی» و «مشروطه ایرانی» را تصویر کرده باشد. بهار از مشروطه‌خواهان دموکرات و آزادی‌خواه بود که سال‌ها، هم برای استقرار «آزادی» و هم برای ایجاد حکومت مقتدر مرکزی، مبارزه کرده بود و به همین جهت با همه‌ی نهضت‌هایی که به شکلی رنگ و بوی تجزیه‌طلبی داشتند یا مایه‌ی تضعیف حکومت مرکزی می‌شدند، مخالف بود.^{۵۲} بهار در مقدمه‌اش بر تاریخ مختصر احزاب سیاسی، چنین می‌نویسد:

«من آن روز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادیخواه و بشرط عدالت بر سر کار آمده باشد، می‌تواند همه کار برای مملکت بکند... بر حسب همین عقیده بود

کامبخش: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۲۰ و ۲۱.

۶ تا ۳۰. مجله‌ی یادگار، شماره پنجم، سال سوم. صص ۶۸ تا ۷۲. آدمیت در کتاب فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، (ص ۲۱) بانقل مطلبی از رایینو می‌نویسد که رایینو می‌گوید: فرقه‌ی اجتماعیون عامیون رشت «دو مجمع دارد، یکی علنی و دیگر مجمع سری باقانونهای سخت»، و درحاشیه‌ی این نوشته می‌افزاید «وجود مجمع علنی در یادداشتهای رایینو ذکر شده. همچنین به مأخذ گزارش رسمی او، در کتاب آبی نشر گردیده و «ویکتور برار» هم از همین مأخذ در کتاب خود (انقلاب ایران) نقل کرده است»، آن‌گاه در متن کتاب چنین می‌نویسد: «وجود مجلس علنی صحیح به نظر نمی‌آید. در تمام تشکیلات حزبی اجتماعیون عامیون و نظامنامه آن، هیچ کجا ذکری از مجمع علنی نرفته. تصور می‌رود منظور از مجمع علنی، محفل نطق و خطابه ماندنی باشد که عموم اهالی بتوانند در آن حاضر گردند.» نگاه کنید به همان کتاب فکر دموکراسی، به همان صفحه و حاشیه‌ی شماره‌ی یک. آدمیت «عمومی» را در نوشته‌ی رایینو، به «علنی» تعبیر کرده و بازگردانده است، اما هم در یادداشت‌های رایینو، نسخه‌ی عکسی، چاپ محمدروشن که مورد استناد آدمیت قرار گرفته است و هم در چاپ حرفی همین کتاب که بعد از انقلاب منتشر شده است، از مجلس عمومی سخن گفته شده است. در دست نوشته‌ی یادداشت‌های رایینو، در همان عبارتی که مورد استناد آدمیت قرار گرفته است، به‌طور واضح و آشکار آمده است که «فدائی‌ها دو مجلس دارند، یکی عمومی و در اظفار مردم گفتگو می‌کنند و هر که می‌خواهد می‌تواند در آنجا حاضر شود و یکی مخفی که دیگر دارای قانونهای سخت است...» نگاه کنید به: مشروطه گیلان، از یادداشتهای

رایینو، به انضمام وقایع مشهود. به کوشش محمدروشن. چاپ ۱۳۵۲ شمسی. ناشر: کتابفروشی طاعتی رشت. ص ۱۰۲. نیز نگاه کنید به چاپ حرفی آن. چاپ سال ۱۳۶۸. باعنوان: مشروطه گیلان - آشوب آخر زمان. ص ۶۵. حوزه‌ی عمومی و خصوصی یا مجلس عمومی و خصوصی، در تشکیلات اجتماعیون عامیون و مجاهدین، رسمیت داشت و در اسناد مختلف به آن اشاره و تصریح شده است. از جمله حیدرخان، در شرح حال خود می‌گوید: «زمان انتخاب و کلا رسید... یک حوزه غیرمنظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه، بالضروره جمع شده و شور می‌نمودند. سعی کردیم که آنها را تحت یک اصولی آورده، منظم نماییم و به آن نقشه موفق شده، دو قسم حوزه تشکیل شد، یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار، در آن عضویت داشتند. و کلا انتخاب شدند، رفته رفته انجمنها

که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمن ماجرای نسبت به حکومت مرکزی بحکم تجربه مخالف بوده‌ام، نه به جنگلی‌ها عقیده داشته‌ام و نه با خیابانی همراه و هم سلیقه بوده‌ام و نه با قیام کلنل محمد تقی خان (به آن طریق) موافقت داشته‌ام... مجلس چهارم را با سخت‌ترین و بدقیافه‌ترین وضع‌ها گذرانیدم... از بدو افتتاح مجلس پنجم اوضاع دیگرگون شد... مردی قوی [سردار سپه = رضاشاه] با قوای کامل و وسائل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد، و یکباره دیدیم که حکومت مقتدر مرکزی که در آرزویش بودیم بقدری دیر آمد که قدرتی در مرکز بوجود آمده، بر حکومت و شاه و کشور مسلط گردیده است. تصور کنید مردی که تا دیروز به آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هر کس که احتمال مقتدرتی در او می‌رفت، همداستانی کرده بود، اینک باید با مقتدرترین حکومت‌ها مخالفت کند، چه وی را خطرناک می‌دید. حیات سیاسی من در این مرحله تقریباً به کوچه بن‌بست رسیده بود.»^{۵۳}

در حقیقت این حیات سیاسی آزادی خواهان و حیات سیاسی آخرین ملک‌الشعرا ایران و برجسته‌ترین ستایشگر آزادی در شعر این دوره نبود که به بن‌بست می‌رسید، بلکه این «مشروطه ایرانی» بود که بنیادی‌ترین تناقض‌هایش را به عریان‌ترین و تلخ‌ترین شکل‌ها به نمایش می‌گذاشت.

* برگرفته شده از کتاب مشروطی ایرانی، تهران، نشر اختران،

۱۳۸۲

یادداشت‌ها

۱. کامبخش، عبدالصمد: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۱۳ و ۱۴ و نگاه کنید به نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و... صص ۵۵ و ۵۶.

۲. این دستورنامه که حاوی ۱۴ ماده است، نخستین بار به همت «ن.ک. به‌لوا» معرفی گردید. برای ترجمه‌ی فارسی آن نگاه کنید به: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. بخش ضمیمه صص ۳۱۷، ۳۱۸ و ۳۱۹. نیز نگاه کنید به عبدالصمد

تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ما بهم خورد، و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده، حوزه عمومی ما از هم پاشید، پس از آن من مانند و همان هفت نفر حوزه خصوصی که با فرقه اجتماعیون عامیون کارگری روسیه نیز رابطه داشتیم.» نگاه کنید به مجله‌ی یادگار. سال سوم. شماره‌ی پنجم. ص ۷۰. در نظامنامه‌ی شعبه‌ی ایرانی جمعیت مجاهدین، متشکله در مشهد در ماه شعبان ۱۳۲۵ قمری، درباره‌ی مجلس خصوصی و عمومی، این گونه سخن گفته شده است: «شعب دارای دو مجلس يك خصوصی و دیگری عمومی هستند. راجع به مجلس خصوصی: ۱- اعضاء دائمی این مجلس باید حداقل ۷ و حداکثر ۱۱ نفر باشند. ۲- مجلس مزبور باید چنان سری باشد که هیچکس، حتی مجاهدین نتوانند جز از طریق مجلس عمومی با آن مربوط شوند. اعضاء مجلس عمومی حق کشف مجلس خصوصی را ندارند.» نگاه کنید به مجله‌ی دنیا. دوره‌ی دوم. سال چهارم. شماره‌ی سوم. ۱۳۴۲. صفحه‌ی ۹۱ و نیز ۹۲ و ۹۳؛ و درباره‌ی مجلس عمومی در همان نظامنامه و در همان مأخذ ص ۹۲ آمده است: «مجلس عمومی حق ارتباط با کمیته مرکزی و یا شعب دیگر را ندارد. باید کلیه اعضا را به گروه‌های ۲۵ نفری تقسیم کند و برای هر يك از گروه‌ها يك رئیس تعیین نماید... مجلس عمومی باید ناطقینی تربیت کند که موظفند ماهی يك دفعه، اعضاء نواحی را توسط رؤسا جمع کرده، تعلیم دهند. مجلس عمومی باید در رسیدگی به امور و شکایات کمک کند. کمیسیون مخصوصی برای این کار انتخاب می‌شود. غیر از مأمورین ارتباط، اعضاء مجلس باید سری بمانند.»

۷. کامبخش، عبدالصمد: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۲۰ و ۲۱. نیز نگاه کنید به نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. بخش ضمیمه. صص ۳۱۷ تا ۳۱۹.

۸ و ۹. نگاه کنید به متن ناتمام این مرانامه در بخش ضمیمه نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۱۰ و ۱۱. مرانامه‌ی جمعیت «مجاهدین» (۱۵ شعبان ۱۳۲۵/۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷)، دنیا، سال چهارم، دوره‌ی دوم، شماره‌ی سوم. ۱۳۴۲. متن این مرانامه و نظامنامه‌ی شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین متشکله در مشهد را عبدالصمد کامبخش از روسی به فارسی برگردانده است.

۱۲. این نوع توجیهات شرعی و تقلیل دادن‌های نامعقول را در نوشته‌های فرقه‌ی دموکرات ایران هم به وضوح می‌توان دید. آدمیت درباره‌ی آن می‌نویسد: «می‌بینم حزبی بامشرب دموکراسی اجتماعی در بی توجیه شرعی مسلک خود برمی‌آید، به اخبار و احادیث تکیه می‌جوید. و بالاخره اعلام می‌کند: اساس مسلک فرقه دموکرات

۱۳. [ترجمه] نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی (مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ میلادی) نگاه کنید به: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۳۳۱ تا ۳۳۳.

۱۴. [ترجمه] نامه‌ی کارل کائوتسکی به آرشاور چلنگریان (اول اوت ۱۹۰۸). نگاه کنید به نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۳۳۳ و ۳۳۴. شاپور رواسانی درباره‌ی این دو نامه می‌نویسد: «نامه چلنگران به کائوتسکی و پاسخ کائوتسکی به چلنگران برای اولین بار از طرف نگارنده به دست آمد. از نامه کائوتسکی که در مجله مخفی پوربا (نقلی ۱۹۰۸) انتشار یافته بود، نسخه‌ای در اختیار انستیتوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام گذاشته شد...» همان کتاب صص ۳۳۵.

۱۵. نگاه کنید به عبدالصمد کامبخش: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۲۳.

۱۶. صورت جلسه‌ی ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ در تبریز. برای ترجمه‌ی کامل متن آن نگاه کنید به: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۱۰۱ تا ۱۰۵.

۱۷. نگاه کنید به نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۲۴. هم در متن آلمانی و هم در متن ترجمه‌ی فارسی آن در نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران به جای کادر، کارگر آمده است.

۱۸ و ۱۹. نامه‌ی تیگران درویش به پلخانف (۱۲ آذر ۱۲۸۷ شمسی - ۳ دسامبر ۱۹۰۸ میلادی) نگاه کنید به: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۱۰۸. نیز برای نامه‌ی واسو به پلخانف (۱۹ نوامبر ۱۹۰۸) نگاه کنید به: همان مأخذ صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲۰. برای مشخصات کتاب‌شناسی مقاله‌ی تیگران درویش و ترجمه‌ی بخش‌هایی از آن نگاه کنید به: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. صص ۱۱۰ و ۲۸۶.

می‌نویسد: «... در متن اصل فارسی بی‌گمان اصطلاح «اجتماعیون عامیون» را به کار برده بودند نه «سوسیال دموکرات» که مردم با آن ناآشنا بودند. دیگر اینکه لفظ «توده خلق» که در متن آمده، در آن زمان بهیچوجه مصطلح نبوده است...» نگاه کنید به فکر دموکراسی اجتماعی. ص ۲۷.

۲۶. برای متن اعلان «حزب انجمن اجتماعیون» نگاه کنید به: واقعات اتفاقیه در روزگار. جلد اول. صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲۷. صوراسرافیل. شماره ۵ (۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری) ص ۶.

۲۸. مجله‌ی یادگار، سال سوم، شماره‌ی چهارم، صص ۵۰ و ۵۱.
۲۹. تا ۳۱. نگاه کنید به نظامنامه و مرانامه جمعیت مجاهدین، متشکله در مشهد. دنیا. سال چهارم. دوره‌ی دوم. شماره‌ی سوم. صص ۸۸ تا ۹۹.

۳۲. مجله‌ی یادگار. سال سوم. شماره‌ی ششم و هفتم. ص ۱۴۹.
۳۳. بیان نامه‌ی کمیته‌ی مجازات در مورد قتل متین السلطنه و میرزا اسماعیل رئیس انبار غله. نگاه کنید به: تبریزی، جواد: اسرار تاریخی کمیته مجازات. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۲. انتشارات فردوسی. صص ۳۸ تا ۴۲. برای جزئیات شرح حال او نگاه کنید به: مجله‌ی یادگار. سال سوم. شماره‌ی هشتم. صص ۴۵ تا ۴۷.

۳۴. مجله یادگار، سال سوم. شماره‌ی هشتم. ص ۵۱.
۳۵. آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. ص ۱۰۷.

۳۶ و ۳۷. آقا میرجواد برادر تقی زاده، گزارش کار این میتینگ را در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ شوال ۱۳۲۶ قمری به تقی زاده نوشته است. نگاه کنید به اوراق تازه یاب مشروطیت. صص ۴۰۲ و ۴۰۳. در بخشی از این نامه آمده است که یکی از ناطقان «فرنگی» بود. که «با شدت تمام نطق کرد و آنهم به این مضمون که اولاً من از طرف تمام فرانسویان نطق می‌کنم، و ما وائل همچو خیال می‌کردیم که اسلام ضد است با آزادی. اما حالا به ما ثابت شده که آزادی و حریت عین دین اسلام است...»

۳۸. آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. ص ۷۳.

۳۹. رابینو، ه. ل. مشروطه گیلان. به کوشش محمدروشن. چاپ اول. (چاپ حروفی با اضافات). رشت. ۱۳۶۸. انتشارات طاعتی. صص ۱۷ و ۱۸.

۴۰. احسان طبری به همین شیوه‌ی اغراق آمیز می‌نویسد: «... در پیدایش و بسط پایداری تبریز و آذربایجان، سوسیال دموکراتهای قفقاز و سازمان «همت» در باکو... نقش بزرگی خواه از جهت تعلیم سیاسی و تئوریک، خواه از جهت آموزش سازمانی و نظامی، خواه از جهت رساندن اسلحه و خواه از جهت اعزام داوطلبان رزمجو، ایفا کردند.

۲۱. نظامنامه‌ی شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین متشکله در مشهد. دنیا. سال چهارم دوره دوم. شماره سوم ۱۳۴۲. ص ۸۹. تاریخی که در پایان «مرانامه»ی این جمعیت آمده، ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری، (۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷) است. اما براساس تقویم میلادی رایج، دهم سپتامبر ۱۹۰۷، مطابق است با اول شعبان ۱۳۲۵ قمری و نه پانزدهم شعبان آن سال. علت این اختلاف در تاریخ، به برکت دقت و دانش دوست ارجمند ناصر مجدد. بر من روشن شده است و چون موضوع این اختلاف در تاریخ، در تحقیقات این دوره اهمیت بسیار دارد، خلاصه‌ی یادداشت آقای مجد را که با استناد به منابع و مآخذ متعدد نوشته شده است، در اینجا می‌آورم:

تا پیش از سال ۱۵۸۲ میلادی، گاه شماری مسیحی، «ژولین» نام داشت. در سال ۱۵۸۲ میلادی به فرمان پاپ گوری سیزدهم، تقویم میلادی را اصلاح کردند و ۱۰ روز را از تقویم حذف و پنجم اکتبر ۱۵۸۲ را به پانزدهم اکتبر تبدیل کردند. انگلیس در سال ۱۷۵۲، تقویم گوری را پذیرفت و سوم تا سیزدهم سپتامبر ۱۷۵۲ را پاکسازی کرد. روسیه در سال ۱۹۱۸ تقویم گوری را پذیرفت و چون تا آن موقع ۱۳ روز بین تقویم ژولین و تقویم گوری فاصله پیدا شده بود، اول فوریه‌ی ۱۹۱۸، به چهاردهم فوریه تبدیل شد. بنابراین تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ که در پایان مرانامه‌ی جمعیت مجاهدین با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری تطابق یافته است، تاریخ ژولین است و نه گورین. این که به جای ۱۳ روز اختلاف، ۱۴ روز اختلاف مشاهده می‌شود، احتمالاً مربوط است به رویت ماه در تقویم قمری. به عبارت دیگر در آن سال، طبق تقویمی که از پیش تنظیم یافته بوده است، ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ (ژولین) می‌بایست با ۱۴ شعبان انطباق یابد. اما در عمل، ماه، یک روز و دو تر رویت شده و پانزدهم شعبان با دهم سپتامبر مطابق شده است. فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، بلژیک در سال ۱۵۸۲، آلمان در ۱۷۷۶، مصر در ۱۸۷۵، ترکیه در ۱۹۲۶، تقویم گورین را پذیرفته‌اند. بنابراین در استناد به اسناد و مکاتباتی که پیش از این سال‌ها، در این کشورها، در ارتباط با ایران نوشته شده‌اند، باید این اختلاف در تاریخ را در نظر داشت.

۲۲. آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. ص ۱۸.

۲۳. مجله‌ی یادگار سال سوم. شماره پنجم. ص ۷۰.
۲۴. عبدالصمد کامبخش معتقد است که این گروه‌های اجتماعیون عامیون که به‌طور پراکنده فعالیت داشتند از وجود یکدیگر اطلاع نداشتند. نگاه کنید به: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. صص ۱۸ و ۱۹ و ۲۵.

۲۵. انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن. ص ۳۴. فریدون آدمیت درباره‌ی ترجمه‌ی فارسی این بیانیسه

- تک‌نگاری-منتشر کنم.
۴۸. برای متن آن نوشته «در تشریح مشروطیت» نگاه کنید به: محمد مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه در روزگار. جلد اول. صص ۲۵۱ و ۲۵۶. نیز نگاه کنید به: رسائل مشروطیت. صص ۴۸۵ و ۴۸۶.
۴۹. در مورد این نظریه و درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری «ملت»، نگاه کنید به مقاله‌ی ارزشمندی که در زیر مشخصات آن را به دست می‌دهم:
- Nodia Ghia: "Nationhood and Self Recollection", The Salisbury Review, Volume 10, Number 2, December 1991, London pp. 4-9.
۵۰. بر این فهرست، خواست‌های بسیار دیگری هم می‌توان افزود.
۵۱. پس جای شگفتی نیست که آیت‌الله نائینی برجسته‌ترین نظریه‌پرداز «مشروطه ایرانی» که کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله او مهم‌ترین کتابی است که در آن دوره، در توجیه شرعی مشروطیت نوشته شده است، از حامیان سردار سپه و رضا شاه بعدی شود. نائینی تا پایان عمر مناسبات دوستانه‌ای با رضا شاه داشته است. نگاه کنید به عبدالهادی حائری: تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. چاپ دوم. ۱۳۶۴. انتشارات امیر کبیر. بخش «زندگینامه نائینی». صص ۱۸۶ تا ۱۹۴.
۵۲. بهار در ۱۲۹۸ شمسی، قصیده‌ای در ستایش و ثوق الدوله سرود و در آن، از نهضت جنگل به «... [بدی] یاد کرد...»
- دیوان اشعار، جلد اول. چاپ چهارم. ۱۳۵۸. ناشر: امیر کبیر صص ۳۳۱ و ۳۳۲. این قصیده، در متن تجدید چاپ شده‌ی دیوان بهار، ویراسته‌ی مهرداد بهار، که چند سال پیش منتشر شده است، حذف گردید و هیچ اشاره‌ای هم به این «حذف» نشد.
۵۳. بهار، محمد تقی (ملک‌الشعراء): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران و انقراض قاجاریه. جلد اول. مقدمه‌ی کتاب، صص ح و ط.
- مردم ایران جاویدان سیاسگزار این یآوری واقعاً انترناسیونالیستی هستند که در این دوران و دورانه‌ی بعد لنین، الهام‌بخش آن بود.» نگاه کنید به: جامعه ایران در دوران رضا شاه. ص ۲۱.
۴۱. نامه‌ای از شعبه‌ی کمیته ستار در قزوین در دست است که مهر «شعبه کمیته ستار قزوین، اجتماع‌یون عامیون ایرانیان» را دارد. نگاه کنید به اوراق تازه یاب مشروطیت ص ۳۵۰ و ضمیمه صفحه ۳۶۶.
- ۴۲ و ۴۳. دیوسالار، علی (سالار فاتح). فتح تهران و اردوی برق، بخشی از تاریخ مشروطیت. صص ۵۵ و ۱۳۶.
۴۴. برای بخشی از متن این «انتباه‌نامه» نگاه کنید به مقاله‌ی عبدالحسین آگاهی با عنوان: «دوران اولیه نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران»، مجله دنیا. سال سوم. دوره‌ی دوم. شماره‌ی چهارم. زمستان ۱۳۴۱ ص ۵۶. با آن که شعبات اجتماع‌یون عامیون در همان انتباه‌نامه رسماً منحل شده بودند، اما ظاهراً تا سال‌های بعد، وابستگان به اجتماع‌یون عامیون در ایران فعالیت تشکیلاتی داشته‌اند. در یکی از گزارش‌های اداره‌ی تأمینات نظمیه‌ی آذربایجان به تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۰۴ شمسی آمده است: «... از خانه عبدالله خان مدیر اطاق مراسلات، یک جلد مرام و نظامنامه (اجتماع‌یون) که اخیراً در تحت مدیریت میرزا علی اصغر خان سر تیپ زاده تشکیل یافته کشف، در نتیجه تحقیقات معلوم گردید که عبدالله خان و اسکندرانی نیز داخل فرقه اجتماع‌یون می‌باشند.» برای متن این گزارش نگاه کنید به کاوه بیات: فعالیتهای کمونیستی در دوره رضا شاه (۱۳۱۰-۱۳۰۰) چاپ اول. تهران. ۱۳۷۰ ناشر: سازمان اسناد ملی ایران با همکاری انتشارات پروین. ص ۳۰.
- ۴۵ و ۴۶. بهار، محمد تقی (ملک‌الشعراء): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه. جلد اول. چاپ چهارم. ۱۳۷۱. ناشر: انتشارات امیر کبیر. صص ۸ تا ۱۰.
۴۷. من در طی سال‌ها، یادداشت‌های بسیاری درباره‌ی تقی زاده، زندگی و اندیشه‌ی او گرد آورده‌ام. اگر روزگار بر سر مهر باشد ممکن است حاصل این یادداشت‌ها و تأملاتم را به صورت کتابی جداگانه یک